

زبان، عمل و سوژگی

محمد فرهادی^۱

چکیده

موضوع مقاله حاضر وجهی اکتشافی دارد و در جستجوی سرچشمه‌های تحول نظری در جامعه‌شناسی معاصر در نسبت با اندیشمندان کلاسیک این رویکرد است. چرخش زبانی سرآغاز بازاندیشی در جامعه‌شناسی کلاسیک و ابتدای نظریه اجتماعی مدرن است. در این مسیر، به اهمیت عمل در نسبت با زبان توجه شده و اینکه بر مبنای کدام واسطه‌های منطقی و تاریخی می‌توان میان زبان و عمل ارتباط برقرار کرد. سوژه، تلقی نوین از انسان اجتماعی است که بر فلسفه معاصر متکی است و به جای کنش در فلسفه اولی تکیه کرده است. بر همین قیاس، چنین استدلال شده است که چگونه مفهوم عامل با مفروضات خاص خود به جای کنشگر نشسته است. روش مورد استفاده، منظومه‌ای و در پی نشان دادن نسبت میان مفاهیم و قرابت و غرابت میان اندیشه‌های اندیشمندان معاصر اجتماعی بر مبنای چرخش زبانی است؛ بر این قیاس، با مرور هر متفکر کامل‌تر می‌شود و به مقصود نهایی نزدیک‌تر. فوکو حلقه تکمیل این مقاله است که همه استدلال‌های مطرح شده را به هم پیوند می‌زند.

واژگان کلیدی: زبان، عمل، سوژگی، فوکو و جامعه‌شناسی معاصر.

فصلنامه راهبرد اجتماعی فرهنگی • سال دوم • شماره هفتم • تابستان ۹۲ • صص ۴۶-۷

تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۵/۱۰ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۲/۵/۳۰

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه رازی کرمانشاه (m.farhadei@gmail.com).

مقدمه

نظریه جامعه‌شناسی غالباً در مرزهای تماس آن با رشته مطالعات همجوار تکوین و تحول یافته و از تغییر منظر آنها اثر پذیرفته است. فلسفه از جمله این حوزه‌هاست که جامعه‌شناسی -لااقل در سطح نظری- در پیوند وثیق با آن قرار دارد و هر تحولی در آن به طور مستقیم در نظریه اجتماعی بروز و ظهور یافته است.^۱ در آغاز قرن بیستم فلسفه آستن تغییر منظری بنیادین بود که از کانت^۲ آغاز شده بود. وی با تبدیل عقل به موضوع تأمل، باب تشکیک در «فهم» متقدمان را فراهم آورده بود. تردیدها به اصل فهم و عامل آن سرایت کرد و انسان به موضوع مطالعه فلسفه مبدل شد. مطالعه انسان، کار را به مشاهده و معاینه شرایط انضمامی زندگی وی کشاند و فلسفه از عالم اثری به زمین فرود آمد و با جامعه‌شناسی هم‌نشین شد.

ویتگنشتاین^۳ و هایدگر^۴ از اندیشمندان پیشرو در این گذار بودند که مطالعه انسان نزد آنها، جوهره بنیادین وجود اجتماعی و انضمامی انسانی یعنی «زبان» را در مرکز توجه قرار داد و آن را به اساس مطالعات اخلافتان بدل کرد که کمتر کسی از اثرات آن امان یافت. این جریان درازدامن به «چرخش زبانی»^۵ مشهور شد و تاریخ فلسفه و بلکه اندیشه اجتماعی را به قبل و بعد از خود تقسیم کرد.

۱. واقع این است که مرزبندی علوم در سطح منطق حاکم بر آنها امکان‌پذیر نبوده و تقسیمات آکادمیک و تحلیلی دال بر تمایز بنیادین علوم نیست. از این منظر میان رشته‌های مطالعاتی مختلف، تعاملی دائمی برقرار است و تغییر در یک حوزه، سایر مناظر را دستخوش تحول می‌کند. چنانکه رابطه علی یک‌سویه در تعبیر نوین با تردید مواجه شده‌است، به طریق اولی نمی‌توان چنین رابطه‌ای را میان علوم تعریف کرد. بنابراین بحث از فضل تقدم هر یک، به طرح مسئله این مقاله کمکی نمی‌کند و ما آن داستان بلند را با حکم به تلائم و تغذیه متقابل (میان فلسفه و جامعه‌شناسی) خلاصه می‌کنیم.

2. Kant

3. Wittgenstein

4. Heidegger

5. Linguistic turn

تأکید بر زبان، زمینه‌های کاربست آن را نیز به سطح توجه آورد و زندگی روزمره به عنوان بستر شکل‌گیری معنا مورد اهتمام فلسفه قرار گرفت. مفهوم «بازی زبانی»^۱ ویتگنشتاین به نسبت زبان و زندگی ارجاع داد که صبغه‌ای جامعه‌شناختی داشت. در دیگر سو، هایدگر با مفهوم «دازاین»^۲ رابطه انسان و زبان را در منظری بدیع فراهم آورد و انسان، جهان و زبان را در هم ذوب کرد. هایدگر زبان و هستی را در هم آمیخت و تصریح کرد: «زبان هستی، هستی زبان است» (Heidegger, 1982:72).

نظریه اجتماعی از اثرات چرخش زبانی در امان نماند و کل جامعه‌شناسی در پرتو این جریان مورد بازاندیشی قرار گرفت. جامعه‌شناسی به نوبه خود این بصیرت‌های نظری را به سرحد تحلیل پیش راند و همراه با توسعه آن، تحولی شگرف در خود پدید آورد. این مقاله در جستجوی سرچشمه‌های آغازین و بنیادهای فکری مفاهیم مرکزی جامعه‌شناسی معاصر است؛ عمل، سوژگی و زبان.^۳ فرض مورد نظر، تغییر پارادایمی جامعه‌شناسی معاصر در مقایسه با جامعه‌شناسی کلاسیک در پرتو این مفاهیم است و در کل، این مقاله مصروف تلاش برای استدلال در جهت توضیح و توجیه این تحول است.

۱. زبان

۱-۱. ویتگنشتاین

ویتگنشتاین نخستین فردی بود که زبان را به مناسبات اندیشگی وارد کرد و توجهات را به اهمیت این مقوله در مطالعه هستی اجتماعی معطوف کرد. وی این کار را در دو دوره فکری خود، از دو منظر کاملاً متفاوت انجام داد. از این منظر، با دو ویتگنشتاین متقدم و متأخر مواجه هستیم که از قضای اتفاق در مقابل همدیگر قرار دارند.

ویتگنشتاین متقدم با کتاب تراکتاتوس رساله منطقی-فلسفی^۴ شناخته می‌شود. وی در این رساله، یک سؤال بنیادین طرح می‌کند که چگونه زبان به جهان مربوط می‌شود (فن، ۱۳۸۱، ۱۸). از این منظر، زبان، محور فکر فلسفی است و «فلسفه، سراسر سنجش زبان است» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۶). ویتگنشتاین در این اثر، جهان و سامان آن را به گونه‌ای پیشینی

-
1. Language game
 2. Dasein
 3. Practice, subjectivity and language
 4. Tractatus logico-philosophicus

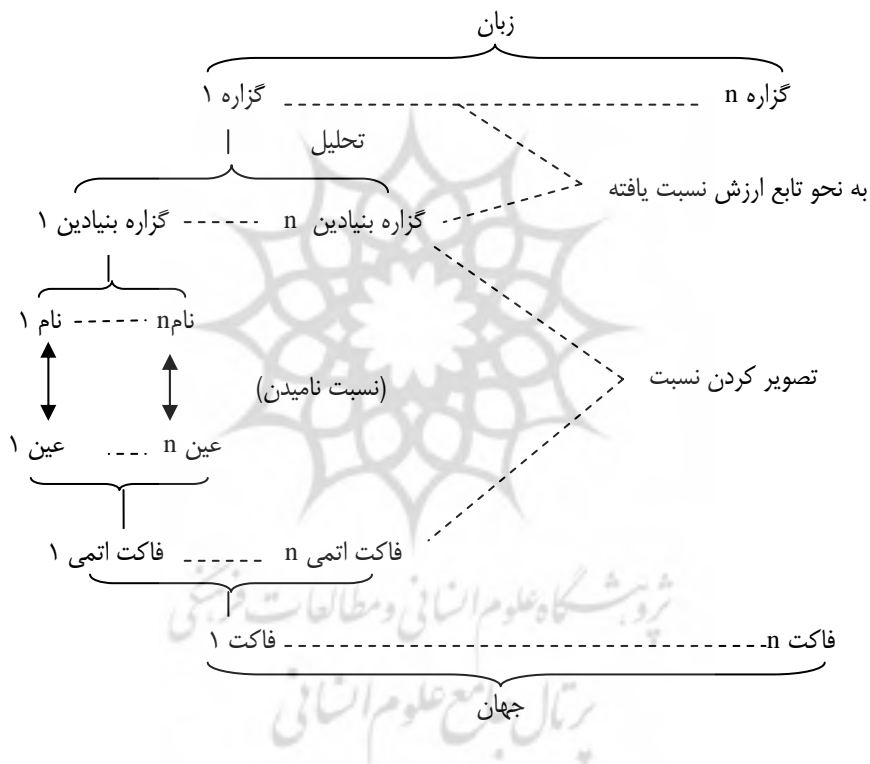
می‌پذیرد و تمام تلاش او معطوف به تهذیب و پالایش زبان برای تطابق آن با وضع امور است. واقع این است که ویتگنشتاین شاگرد راسل بود و در سنت فلسفه تحلیلی می‌اندیشید. درون فلسفه تحلیلی دو نحله قابل تفکیک است: نخست، طرفداران «زبان منطقی»^۱ که افرادی مانند فرگه^۲، راسل^۳، ویتگنشتاین متقدم و آیر^۴ بودند و گروه دیگر، طرفداران «زبان عرفی»^۵؛ کسانی مانند مور^۶، ویتگنشتاین متأخر، سرل^۷ و آستین^۸ بودند.

ویتگنشتاین با دو اثر خود شاخص‌ترین متفکر هر دو نحله محسوب می‌شود. وی در تراکتاتوس در پی طراحی زبانی دقیق بود که بتوان آن را با جهان خارج انطباق داد، بنابراین رویکرد ویتگنشتاین در تراکتاتوس به «نظریه تصویری زبان» مشهور شد. این رساله به کتاب مقدس پوزیتیویست‌های منطقی که مشهورترین آنها اعضای حلقه وین بودند تبدیل شد. فلاسفه تحلیلی معتقد به زبان منطقی، اهمیت زیادی برای اصول منطقی در نظام اندیشه قائل بودند و به دقت زبان و بیان توجه زیادی داشتند. بر این اساس در روش‌شناسی این نحله، زبان سره و پالایش گزاره‌ها و «تحلیل کژتابی‌های زبانی» از اولویت‌های مهم محسوب می‌شود. تراکتاتوس بهترین بیان برای این مقصود بود که زبانی منطقی و معیارین با دقتی ریاضی‌گونه، برای توصیف جهان خارج و وضع امور پیش می‌نهاد. با این اوصاف، تلاش این نحله از فلاسفه تحلیلی تعیین مرز کلام با معنا از مهمل بود، بنابراین آنچه مابه‌ازای خارجی نداشت (اخلاقیات، ارزش و...)، مهمل تلقی شده و از تحلیل بیرون می‌ماند. طرفداران زبان عرفی به کاربرد زبان و زمینه کاربرد معنا توجه داشتند، بنابراین طراحی زبانی استاندارد برای موقعیت‌های مختلف زندگی را ممتنع و بلکه مهمل می‌دانستند. کتاب پژوهش‌های فلسفی ویتگنشتاین بهترین بیان از مقاصد این نحله است.

ویتگنشتاین در تحلیل زبان، به واحدهای بنیادین اشاره می‌کند که زبان ترکیبی از گونه‌های مختلف آنهاست؛ زبان در رساله «مجموعه گزاره‌ها» است و «گزاره، نگاره واقعیت است» (همان). از این منظر تمام تلاش وی معطوف به تحلیل و توضیح ماهیت

-
1. Logical language
 2. Frege
 3. Russell
 4. Ayer
 5. Conventional language
 6. Moore
 7. Searle
 8. Austin

گزاره^۱ است. تحلیل گزاره نیز برای روشن سازی است «هدف فلسفه روشن سازی منطقی اندیشه هاست. نتیجه فلسفه، گزاره های فلسفی نیست، بلکه روشن شدن گزاره هاست» (همان). گزاره ها مابه ازای زبانی جهان عینی هستند، بنابراین «مرزهای زبان من، نشانگر مرزهای جهان من است» (همان). این گزاره بعدها به عنوان جان مایه اندیشه ویتگنشتاین اول و دوم مورد ارجاع فراوان قرار گرفت: زبان ما، جهان ما. نسبت زبان و جهان از منظر ویتگنشتاین متقدم را می توان به شکل زیر ترسیم کرد:



شکل ۱. نمودار نظریه تصویری زبان در ویتگنشتاین متقدم (فن، ۱۳۸۱: ۳۷)

این تصویر نمای گزاره اصلی فلسفه ویتگنشتاین است که می گوید: زبان ما، جهان ماست و مرزهای زبان، مرزهای جهان است. اگر این نمودار را از وسط تا کنیم، عبارات نیمه اول

1. Proposition

متناظر با عبارات نیمه دوم خواهند بود. بر این مبناست که گفته می‌شود: ویتگنشتاین اول در پی «نظریه تصویری زبان» است.^۱ ویتگنشتاین پس از انتشار رساله، به مدت پانزده سال فلسفه را رها کرد و در یک روستای اتریشی به تدریس در مدرسه ابتدایی مشغول شد. اما در این مدت برخی کژتابی‌های تراکتاتوس ذهن وی را مشغول کرده بود. اشتغال خاطر به موضوعات رساله، وی را به بازاندیشی کل نظام اندیشه‌ای در این کتاب وادار کرد. ویتگنشتاین متأخر اندیشه‌های بازاندیشانه خود را در کتاب پژوهش‌های فلسفی^۲ گرد آورد که بعد از مرگ او منتشر شد.^۳ او در این کتاب نیز دلمشغول زبان است، اما برخلاف رساله در جستجوی زبانی معیارین نبود و در جهت مخالف استدلال می‌کرد: معنا و دلالت در ذات زبان نهفته نیست؛ اساساً ذاتی در کار نیست و همه چیز تنها در زمینه کاربرست معنا می‌یابد. وی در پژوهش‌ها با خودانتقادی بی‌نظیر، از منظری نو، زبان روزمره را مورد مذاقه قرار می‌دهد: «زبان بالفعل [روزمره] را هر چه باریک‌نگرانه‌تر واریسی کنیم، ستیز آن با

۱. در رساله، گزاره برای ویتگنشتاین تنها به چیزی که صدق و کذب به آن تعلق بگیرد قابل اطلاق است. به همین دلیل رساله با این جمله به پایان می‌رسد: «آنچه درباره‌اش نمی‌توان سخن گفت، باید درباره‌اش خاموش ماند» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۶). آنچه را نمی‌توان گفت، باید با موسیقی، هنر، دین، شعر، منطق، ریاضی و... نشان داد. اما خود وی نتوانست آنچه را که نمی‌توان گفت، نشان دهد. این موضع منشأ انتقادات به ویتگنشتاین اول، حتی از سوی خود وی بوده است. اولین انتقاد را راسل بنیان نهاد: «با این همه آقای ویتگنشتاین قادر است که درباره آنچه نمی‌توان گفت، بسیار بگوید. از این رو به خواننده شکاک می‌گوید که احتمالاً از طریق سلسله‌مراتب زبان یا مفردی دیگر، می‌تواند گریزگاهی وجود داشته باشد» (مقدمه راسل بر تراکتاتوس). مسئله ویتگنشتاین به نوعی دغدغه شخصی وی در باب ماهیت زندگی است. وی در چستی منطق و پالایش زبان استدلال می‌کند: «ما احساس می‌کنیم که حتی وقتی به همه پرسش‌های ممکن علم پاسخ داده شود، مسائل زندگی کاملاً دست‌نخورده باقی می‌مانند. البته در آن هنگام دیگر هیچ پرسشی باقی نمی‌ماند و این خود پاسخ است» (همان). وی در راستای انحلال مسائل کاذب می‌افزاید: «حل مسئله زندگی در ناپدید شدن این مسئله ملاحظه می‌شود» (همان). هر فرد پس از تأملی طولانی درباره معنای زندگی، به پاسخی شگفت می‌رسد، چرا که به نظر نمی‌رسد با هر گونه پاسخی خرسند شود و سرانجام ممکن است حکم کند که خود پرسش دقیقاً بی‌معناست. فرایند طرح پرسش از معنای زندگی، یعنی کوشش برای پاسخ به آن و سرانجام، فهم مهمل بودن پرسش، معنای زندگی را به کسی که این فرایند را پیموده است نشان می‌دهد. او در وضع بهتری قرار دارد، معنای زندگی برایش روشن می‌شود. به‌طور مشابه، با طرح پرسش‌هایی مانند «ماهیت زبان و جهان چیست؟» و «مرزهای زبان و جهان چیست؟» پاسخ دادن به آن پرسش‌ها (چنانکه رساله می‌خواهد) و سرانجام بازشناختن اینکه پرسش‌ها و پاسخ‌ها هر دو دقیقاً درباره مهمل سخن می‌گویند؛ خواننده در وضع بهتری قرار دارد «جهان را درست خواهد دید. به این دلیل است که درست پس از بالا رفتن می‌توان نردبان را به دور انداخت» (همان). بنابراین کار فلسفه نشان دادن مهمل بودن پرسش‌هاست و توقع بیش از این از فلسفه، مانند نگرستن نردبان به‌مثابه هدف است.

2. Philosophical investigations

۳. برخلاف سایر نوشته‌ها، ویتگنشتاین قصد داشت این کتاب را منتشر کند، بنابراین بارها آن را بازنویسی کرد و به تنظیمی منقح آراست. این کتاب دو بخش دارد که بخش اول با شماره و بدون هیچ فصل‌بندی در ۶۹۳ پاره و بخش دوم در چهارده قسمت تدوین شده است.

الزامی [دقت و سواس و نئه منطق] که ما قائل می شویم، تند و تیزتر می شود. [در رساله ما می خواستیم شرایط ناب بررسی زبان را فراهم آوریم، اما با فراهم آمدن این شرایط انگار] روی یخ لغزنده آمده ایم که هیچ اصطکاک کی ندارد و لذا شرایط، به یک مفهوم آرمانی است، اما درست به همین دلیل قادر به راه رفتن نیستیم. می خواهیم راه برویم، پس نیاز به اصطکاک داریم، برگردیم به زمین ناهموار! (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰).

ویتگنشتاین در این فقره به تصریح، علیه هدف اصلی رساله یعنی ابهام زدایی از زبان استدلال می کند و تصریح می کند: زبان روزمره، مبهم اما کاربردی است و دقیقاً به دلیل همین ابهام است که در موقعیت های مختلف قابلیت کاربست دارد. ویتگنشتاین در رد نام ها و گزاره های بسیط در رساله می گوید: نشانه «ق» ممکن است گاهی واژه باشد و گاهی گزاره. اینکه کدام است، بستگی به موقعیتی دارد که در آن به زبان آورده یا نوشته می شود (همان). «معنای یک واژه [نشانه]، کاربرد [استعمال] آن است» (همان). از این حکم به بعد منظره کاملاً دگرگون می شود؛ معنا نه در ذات زبان، که در کاربرد آن نهفته است؛ «کاربرد واژه ها نشان می دهد به چه چیز دلالت می کنند» (همان).

وی با استفاده از تمثیل بازی شطرنج، تصریح می کند: «معنای یک مهره، نقش آن در بازی است» (همان). نقش و بازی دو مفهوم اساسی برای ویتگنشتاین هستند. در اینجا نقش را دقیقاً می توان به همان معنای جامعه شناختی برگرفت، بدون اینکه از چارچوب اندیشه ویتگنشتاین خارج شد. یک نقش تنها در یک بازی و در نسبت با سایر نقش ها معنا و وجود می یابد و یک فرد در موقعیت های مختلف می تواند نقش های متفاوت به عهده بگیرد. بنابراین «اگر از شاه برای قرعه کشی مهره های سیاه یا سفید استفاده شود، این هم نقش آن مهره است» (همان). از معنا نپرسید، از کاربرد نپرسید!

مفهوم کاربرد^۱ در اندیشه ویتگنشتاین متأخر، بنیان تلقی نوین وی از زبان است. کاربرد به موقعیت های مختلفی که یک نشانه در آن افاده معنا می کند، اشاره دارد و از

۱. شاید لفظ «مفهوم» در این مورد کفایت معنا نمی کند و بهتر است از لفظ «منظر» استفاده شود، چرا که مفهوم در دل یک منظر معنای خود را بازمی یابد و دریچه ای که ویتگنشتاین با این فقره گشوده، منظری تماماً تازه است.

۲. (function) سرچشمه های رویکرد پراگماتیستی در اندیشه ویتگنشتاین متأخر از اینجا آغاز می شود و پیش تر به تکامل می رسد تا جایی که زبان به امری اجتماعی بدل می شود که با عمل در پیوند است. «زبان یک وسیله است، مفاهیم آن وسایل هستند» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰) که فعالیت های زندگی روزمره از طریق آن انجام می شود حتی گاه زبان جای عمل می نشیند؛ «واژه ها کنش ها هستند» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۳: ۹۵).

این رو و وضعیت‌های متفاوتی را که یک نشانه به کار گرفته می‌شود، وارد تحلیل می‌کند. ویتگنشتاین این وضعیت‌های متفاوت برای کاربرد زبان را «صورت‌های زندگی» می‌نامد. «زبانی را تصور کردن به معنای تصور کردن صورتی از زندگی است» (همان). بدین قرار زبان جزئی از زندگی محسوب می‌شود و جدای از آن نمی‌تواند وجود داشته باشد. «سخن گفتن به زبان، بخشی از یک فعالیت، یا بخشی از یک صورت زندگی است» (همان). ویتگنشتاین درهم‌تنیدگی زبان و اشکال زندگی را با مفهوم «بازی زبانی» معرفی می‌کند. «کاربرد واژه‌ها و همچنین کل زبان، شامل زبان و اعمالی را که در آن بافته شده است، بازی زبانی خواهیم نامید» (همان).

بازی زبانی مهم‌ترین مفهوم پژوهش‌ها و نقطه پیوند همه استدلال‌های این کتاب است. تلقی معمول از زبان آن‌را به نشانه‌ها و واسطه اظهار و بیان تقلیل می‌دهد، اما بازی زبانی، زبان را به اعمال پیوند می‌دهد. زبان خود بازی است و بازی به معنای نسبت متقابل نقش‌ها درون مجموعه‌ای از قواعد^۲ است. زبان در عمل ریشه دارد و از این رو «آموزش زبان، توضیح نیست، بلکه تربیت است» (همان) و در حین کاربرد آموخته می‌شود که با مجموعه‌ای از اعمال در پیوند است و با کار بست معنا در دل آن اعمال یاد گرفته می‌شود. این موضع، ویتگنشتاین را هرچه بیشتر به پراگماتیسم نزدیک کرد تا جایی که گفت: «می‌خواهم چیزی بگویم که شبیه پراگماتیسم به نظر می‌رسد» (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹).

در توضیح بازی زبانی و توجیه نسبت آن با اعمال، ویتگنشتاین به مکالمه دو فرد اشاره می‌کند که در مورد تمام، نیمه، تخت و ایستاده، رو و پشت گفتگو می‌کنند. ما منظور این افراد را نمی‌فهمیم، مگر اینکه این گفتگو را در متن خانه‌سازی قرار دهیم که میان بنا و شاگرد رد و بدل می‌شود و به مشخصات آجرهای مورد نیاز برای نمای دیوار اشاره دارد. از این منظر «فهمیدن یک جمله یعنی فهمیدن یک زبان. فهمیدن یک زبان یعنی احاطه بر یک فن» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰). بر همین قیاس برای فهم معنای واژگان، باید به شکل زندگی که کلام در آن به کار گرفته می‌شود رجوع کنیم، چرا که زندگی را هم مانند بازی از طریق زیستن می‌توان آموخت «بازی را با تماشای اینکه دیگران چگونه بازی می‌کنند، یاد می‌گیرند» (همان). زبان، علم، زندگی، دین، تفریح، تشخیص و... بازی‌هایی هستند که

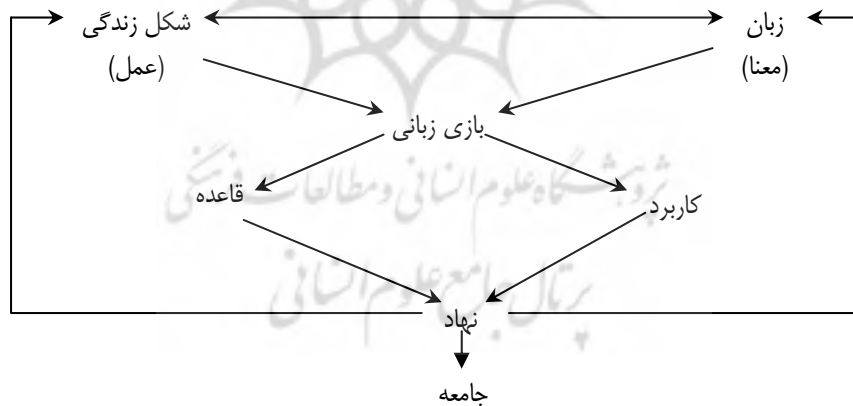
-
1. Forms of life
 2. Language game
 3. Rules

در فرایند مشارکت در آنها آموخته می‌شوند و هرگز نمی‌توان با تعریف، آنها را آموزش داد، چراکه «تعریف گونه‌ای کنگره‌تزیینی روی دیوار است که چیزی را نگهداری نمی‌کند» (همان). اگر مقوله‌ای را در بیرون از بازی زبانی شکل‌گیری‌اش به کار بگیریم، فهمیده نمی‌شود. «فراموش نکن که یک شعر، هرچند در قالب زبان اطلاعات سروده شده باشد، در بازی زبانی اطلاع‌رساندن استعمال نمی‌شود» (فن، ۱۳۸۱: ۱۲۶) یا اگر استعمال شود مورد فهم قرار نمی‌گیرد.

اگر معنا در کاربرد است و کاربرد در شکل زندگی معنا می‌یابد و اگر هر پدیده‌ای در مقام بازی زبانی آموخته می‌شود و آموزش آن با تربیت و تمرین تثبیت می‌شود، آنگاه باید مفهومی باشد که آموختن و تسلط بر یک فن را تأمین کند؛ آن مفهوم برای ویتگنشتاین «قاعده» است. از طریق پیروی از قاعده، می‌توان کاربرد یک واژه در یک شکل از زندگی را آموخت.^۱ «پیروی از قاعده هم یک رویه است» (ویتگنشتاین، پیشین). رویه امری جمعی است که از سوی افراد فعال در یک شکل زندگی پدید می‌آید. «پیروی از یک قاعده، پیمانی را بستن، دستوری دادن و... عبارتند از: رسم‌ها، استعمال‌ها، اعمال یا نهادها» (همان). ویتگنشتاین تأکید می‌کند: نهاد در مقام محل تجلی توافقات جمعی و قواعد، مدنظر اوست و به این ترتیب مناسبات اجتماعی را به قلب مسائل فلسفی وارد می‌کند. قاعده حاصل توافق بر سر استعمال‌هاست و توافق، «جمع» را مفروض می‌دارد. نهاد مجموعه توافقات افراد بر سر عمل در یک موقعیت است و فرد بدون اندیشه یا آگاهی از آن پیروی می‌کند: «هنگامی که از قاعده‌ای پیروی می‌کنم، انتخاب نمی‌کنم. از قاعده کورکورانه پیروی می‌کنم» (همان). به عبارت دیگر، آگاهی در عمل در مناسبات اجتماعی، آگاهی عملی است و نه آگاهی آگاهانه و اندیشیده. قاعده زاییده توافق است؛ «واژه توافق و قاعده به یکدیگر ربط دارند؛ پسرعموی هم هستند. هر کس کاربرد یکی را بیاموزد کاربرد [معنای] دیگری را نیز یاد می‌گیرد» (همان).

۱. ویتگنشتاین برای تشریح معنای قاعده و تفاوتی که در کاربرد واژگان ایجاد می‌کند مثال می‌آورد: چه معنا دارد که بگوییم «است» در «رز سرخ است» معنایی متفاوت با «است» در «دو ضرب در دو چهار است» دارد؟ اگر پاسخ داده شود، معنایش این است که برای این دو واژه قواعد متفاوتی اعتبار دارند، می‌توانیم بگوییم که ما اینجا فقط یک واژه داریم و اگر من فقط به قواعد دستور زبانی توجه دارم، این قواعد کاربرد واژه «است» در هر دو مورد را مجاز می‌داند. اما قاعده‌ای که نشان می‌دهد واژه «است» در این دو جمله معناهای متفاوتی دارد، قاعده‌ای است که به ما اجازه می‌دهد «است» جمله دوم را با علامت تساوی جایگزین کنیم و این جایگزینی در جمله دوم را منع می‌کند. اینجا او تصریح می‌کند که منظور از قواعد چیزی فراتر از قواعد دستوری در زبان است و به قواعد عرفی اجتماع‌بنیان اشاره دارد.

ویتگنشتاین حتی پیش تر می‌راند و معانی ذهنی را نیز امری مبتنی بر قاعده و توافق جمعی ارزیابی می‌کند: «هر نیتی در موقعیت خودش جایگیر است؛ در رسم‌ها و نهادهای انسانی (و نه در ذهن نیت‌کننده). اگر فن بازی شطرنج وجود نداشت، نمی‌توانستم نیت یک دور بازی را در سر داشته باشم» (همان). بر این اساس حتی مفاهیم عمیقاً فردی و شخصی نیز ریشه در قاعده و از آن طریق ریشه در توافقات جمعی دارند؛ «شما رفتار درد را وقتی یاد گرفتید که زبان را یاد گرفتید» (همان). حتی درد به‌عنوان خصوصی‌ترین تجربه شخص، امری بر ساخته قواعد و توافقات جمعی است. اظهار و بیان درد امری است که ریشه در صورت زندگی و قاعده خاص خود دارد، بنابراین پیوند میان یک امر، حالت، احساس یا حتی مفهوم با یک پدیده امری مربوط به قاعده و توافق است. اطلاق این حکم به بازی زبانی علم، پیامدهای مهیبی به دنبال دارد که برخی سر این رشته را از میان کلاف اندیشه‌های ویتگنشتاین بیرون کشیده‌اند.^۱ به این ترتیب ویتگنشتاین جهان و به طریق اولی هستی اجتماعی را دارای سامانی زبانی معرفی می‌کند. از این منظر انسان نیز وصفی زبانی و وجهی ارتباطی می‌یابد که در نسبت با اعیان طبیعی و اجتماعی (دیگران) شکل می‌گیرد. از این رهگذر، ویتگنشتاین توجه متفکران متأخر را به اهمیت زبان در مطالعه انسان و جامعه جلب کرد و به سرسلسله جریانی خروشان از بینش‌های نو در جامعه‌شناسی بدل شد.



شکل ۲. نمای روابط مفاهیم ویتگنشتاین

۱. در اینجا می‌توان سرچشمه نخستین تردیدها را در نظریه اجتماعی علم (Restivo, 1994: 175-181) که پوزیتیویست‌های ابطال‌گرا بر طبل آن می‌کوبیدند، مشاهده کرد. اساساً تحت تأثیر جو نوشته‌های ویتگنشتاین متأخر بود که معرفت‌شناسی به جامعه‌شناسی معرفت روی آورد و اجتماع به مفهومی اثرگذار در طرح مسائل فلسفه علم بدل شد.

آموزه‌های ویتگنشتاین اثرات عمیقی بر جای گذاشت و اخلاف او بینش‌های او را بسط و توسعه دادند و جریانات دامنه‌داری پدید آوردند که اثرات آنها برای علم اجتماعی بنیان‌کن بود. سرل و آستین، دو تن از فلاسفه مشهور زبان هستند که نظریه «کنش زبانی» را بر اساس آموزه‌های ویتگنشتاین معرفی کردند. ویتگنشتاین با مفهوم «بازی زبانی» به نسبت زبان و عمل اشاره کرده است و حتی به صراحت می‌گوید: «واژه‌ها هم اعمال هستند» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰).

جان آستین در همین راستا در مقایسه انواع جملات و گزاره‌ها، گونه جدیدی را معرفی کرد. «گزاره‌ای که من با آن کسی را «لعنت» می‌کنم، نیازی به استدلال ندارد و مقید به وصف صدق و کذب نیست. من این دسته از گزاره‌ها را «جملات کنشی» می‌نامم (Austin, 1962: 6-7). جان سرل نظریه آستین را تنقیح کرده و آن را نظریه «کنش کلامی» نامید (Searle, 1981). ما با بیان یک کلام، تغییری در وضع امور جهان پدید می‌آوریم و وضعیتی تازه برقرار می‌کنیم. سرل و آستین توضیح می‌دهند: بسیاری از مناسبات اجتماعی از جمله تشویق و تحسین، تنبیه و توهین، تبریک و تسلیت، توصیه و تجویز، قول و دستور، انتخاب و ازدواج، نام‌گذاری یا نفی و اثبات همگی از طریق کنش‌های کلامی انجام می‌گیرد. کنش‌های کلامی بر مبنای مناسبات عملی زندگی جمعی منشأ اثر می‌شوند و به این ترتیب هستی اجتماعی سامانی زبانی می‌یابد.^۲

۲-۱. مارتین هایدگر

فلسفه در قرن هجده و نوزده توجه فراوانی به معرفت‌شناسی معطوف داشت و مسئله اساسی فلسفه، یعنی وجود را به حاشیه راند. این تلقی، از آموزه‌های دکارت آغاز شد و با نقدهای کانت به اوج خود رسید، چراکه به اثبات جهان خارج و اعتبار دانسته‌های ما می‌پرداخت. این معضل نزد هوسرل، هارتمن و خاصه نئوکانتی‌ها تفصیل بیشتری یافت و بسیاری را متقاعد کرد که فلسفه، همانا معرفت‌شناسی است. هایدگر با این تلقی به مخالفت برخاست و استدلال کرد که کل این معضل، از آنجا ناشی می‌شود که انسان و رابطه آن با جهان بر

1. Speech act

2. Performative sentence

۳. اثر زبان بر مناسبات جهان نزد فوکو تا حد نهایت پیش رفت و در قالب مفهوم گفتمان مرجع تعیین و تعریف انسان و جهان قرار گرفت.

اساس مدل سوژه-ابژه و رابطه بیرونی با جهان فهم می‌شود که در فلسفه کهن رایج بوده است (Philipse, 1998:25). هایدگر تصریح می‌کند: تقلیل فلسفه به معرفت‌شناسی، خود حاصل فهم نارسا از نسبت انسان و جهان خارج است. اگر ما انسان را درون جهان تعریف کنیم، می‌توانیم معضلات معرفت‌شناختی را نیز مرتفع کنیم، اما اگر انسان را بیرون از جهان قرار دهیم، ناگزیر به معرفت‌شناسی کشیده خواهیم شد. از این منظر او تلاش می‌کند گونه‌ای از وجود را معرفی کند که در بن‌بست معرفت‌شناختی گرفتار نشود.

بر این اساس مسئله اساسی هایدگر، پرسش از «وجود» است (Kockelmans, 1972). جانمایه اندیشه‌های او در این باره در کتاب «هستی و زمان» آمده است. از این منظر تمام رفتارهای انسانی باید به این معنا رجوع کند که ما چه هستیم؛ امری که هرگز برای ما به آگاهی در نمی‌آید. در این معنا هایدگر برای آنچه هستیم- فارغ از اوصاف روان‌شناختی و انسان‌شناختی- اصطلاح «دازاین» را پیش می‌نهد (Clark, 2002:15). دازاین مفهوم خاص هایدگر و به معنای آنجا-بودن است. وی با این مفهوم فاصله خود از پیشینیان را ترسیم می‌کند و بر همین قیاس از واژگانی مانند فاعل‌شناسایی و سوژه مستغنی می‌شود. فرارفتن از مفهوم سوژه، اقتضائات نظری آن را نیز بی‌اثر می‌کند و به هایدگر امکان می‌دهد، منظر تازه خود را بدون درافتادن به بن‌بست فلسفه اولی تشریح کند. از منظر معرفتی، سوژه بر فاصله از ابژه شناخت متکی است. وی ادعا می‌کند: فاعل‌شناسایی قادر است جهان بیرون از خود را به فهم درآورد.

دازاین و جهان دارای رابطه درونی هستند، پس نمی‌توان بدون در نظر گرفتن زندگی روزمره دازاین آن را به فهم کشید، چنانکه بدون دازاین نمی‌توان جهان را به مثابه ساختاری معنادار تصویر کرد (Philipse, 1998:25). برای هایدگر، دیگران اساس دازاین هستند، چراکه وجود ما همواره معطوف به دیگری است. از این رو می‌گوید: وجود ما همواره از سوی دیگران مسجل می‌شود. ما همواره در یک فرهنگ متولد می‌شویم، زبانی را یاد می‌گیریم و در جهانی زندگی می‌کنیم که توسط دیگرانی از نسل قبل ساخته شده است. ما در بودن درجهانمان با دیگران شریک هستیم (Ibid: 26) بر این اساس می‌توان گفت که دازاین یک هستی تاریخی است (Ibid: 29).

-
1. Being
 2. Being and Time

این تلقی از انسان، پیامدهای مهیبی برای اندیشه به بار می آورد؛ نخست اینکه انسان موجودی در کنار سایر موجودات عینی و اجتماعی است و نه جدا یا بالاتر از آنها که صلاحیت فهم ناب آنها را داشته باشد. از این رو دازاین برای هایدگر همیشه «در-رابطه-با» قرار دارد و از اینجاست که هایدگر «بودن-با» را دیگر اگزیستانس مهم دازاین می داند (Ibid: 26). دوم اینکه وجود انسانی باید درون متن زندگی عینی او فهم شود، بنابراین زندگی روزمره به مفهوم مرکزی در تحلیل دازاین تبدیل می شود. دازاین را باید در تجلی بلافصل درون وضعیت‌هایی که قرار دارد مورد مطالعه قرار داد و نه از طریق تحمیل قالب‌های مفهومی بیگانه، چراکه به تعریف فهم از دازاین منجر می شود. هایدگر روش پدیدارشناسی را برای مطالعه دازاین معرفی می کند، زیرا قالبی پیشینی را به فهم و پدیده تحمیل نمی کند (Ibid: 26-28). از این رهگذر سومین مؤلفه دازاین و تلقی نوین از فهم مطرح می شود.

سوم اینکه اگر انسان درون این مناسبات است که وجود دارد و نمی تواند از آنها فاصله بگیرد، فهم چگونه فراهم می شود؟ پاسخ به این سؤال همان مرز تمایز میان هایدگر با پیشینیان سوژه‌باور است. وی فهم را نه مقوله‌ای تئوری و مبتنی بر فاصله از ابژه، بلکه فعالیتی وجودی و حاصل از همنشینی با اعیان و دیگران در متن زندگی روزمره می داند. بر همین اساس هایدگر از بلد بودن^۱ به جای شناختن یا دانستن^۲ استفاده می کند. فهم برای هایدگر نه یک موقعیت ذهنی، بلکه حالتی وجودی است، بنابراین فهم اساساً ریشه در عمل دارد و بر مبنای همین اعمال فرهنگ و جامعه پدید می آید. به عبارت دیگر، ما ابتدا با جهان ارتباط داریم، ابزار را به کار می گیریم، بعد به آنها معنا می دهیم و اساساً معنای پدیده‌ها در کنار همدیگر آشکار می گردد (Mulhall, 2005: 44-46).

از این منظر درک انسان از پدیده‌های اطراف مبتنی بر رابطه او با دیگران و بر اساس بودن در جهان است. برای هایدگر این بودن در جهان و بودن با دیگران، همان زیست جهان است. همه چیز در همین زیست جهان معنا می یابد؛ هم دازاین، هم حتی وسایل و ابزار کار روزمره. برای مثال، چکش، میخ، چوب و آره در همین جهت قابل فهم می شوند و نه در ارجاع به ذاتیات. فهم ما از اشیا مبتنی بر همزیستی با آنهاست، نه ادراکی. بنابراین هنگامی

1. Knowing-that

2. Knowing-how

که در رابطه وجودی با زندگی هستیم، مسئله‌ای در باب پرسش از چرایی پدیده‌ها نداریم، اما به محض اینکه پدیده‌ای را از زیست‌جهان آن جدا کنیم، دچار اضطراب می‌شویم و دیگر رابطه با آن برای ما مثل گذشته نیست. برای مثال، عینک تا وقتی که کار خود را انجام می‌دهد، جزئی از بدن ماست و رابطه ما با آن مبتنی بر همزیستی و هم‌رفتاری همدلانه^۱ است، اما به محض اینکه دید ما تار شود، متوجه عینک می‌شویم و رابطه ما با آن ادراکی و تئوریک می‌شود؛ فهم رابطه همدلانه دازاین با جهان در جریان زندگی روزمره است (Ibid).

۳-۱. زبان و دازاین

تعبیر هایدگر از دازاین و نسبت آن با جهان و دیگران، توجه به مفهوم فربهی مانند زبان را ناگزیر می‌کند. دیگر آنچه از اگزیستانسیل‌های دازاین است، اساس طرح زبان در فلسفه هایدگر است. تلقی وی از دازاین و نسبت آن با جهان و امکاناتی که او پیش‌رو دارد، به عاملی نیاز دارد که ساختار دازاین را تعیین می‌کند و خود از آن ناشی می‌شود. تعبیر هایدگر از زبان تفسیر نوینی از حقیقت و واقعیت پیش می‌نهد. جهان دازاین ساختاری بین‌الذهانی دارد و دیگران در آن مفروض هستند (Ibid: 89).

وی در هستی و زمان معتقد بود: دازاین قابلیت فهم «بودن در جهان» را در قالب گفتمان بیان می‌کند (Ibid: 92). هایدگر گفتمان را به معنای بیان، مفصل‌بندی و توضیح به کار می‌برد. معنای اصلی گفتمان نمایانند^۲ است و معنای جمله وابسته به تمامیت ارجاعی و دور-دید است. وقتی چکش را برمی‌داریم، با کوبیدن میخ، سنگینی چکش را تفصیل می‌دهیم. البته می‌توانیم درباره آن صحبت هم بکنیم. به این شیوه‌های تفصیل دادن به امور «بیان»^۳ می‌گویند. با عمل تأویل، معنای یک چیز در رجوع آن به تمامیت ارجاعی مشخص می‌شود (Ibid: 93).

بر این اساس هایدگر گفتمان را به‌عنوان فرایند تشریح و توصیف، دارای جوانب زبانی و غیرزبانی می‌داند.^۴ وجه غیرزبانی گفتمان-که البته بیرون از زبان نیست- عمل در

1. Comportment (این مفهوم هایدگر را به سلوک هم ترجمه کرده‌اند).

2. Pointing-out

3. Assertion

۴. در اینجا و اساساً پس از چرخش زبانی، در هر اندیشه‌ای، امر غیرزبانی، تناقض مفهومی است. منظور از وجه غیرزبانی گفتمان، عمل است که خود مقوله‌ای تماماً زبانی است و اصلاً درهم‌تنیدگی زبان و عمل که در مفهوم گفتمان خلاصه شده از اینجا برمی‌آید.

جهان است. برای مثال، استفاده از عینک در موقعیت‌های مختلف وجه عملی گفتمان است، اما صحبت در مورد کاربردهای آن وجه کلامی گفتمان است. دازاین آنگاه که در جهان است، درون گفتمانی حضور دارد و از طریق آن موجودیت می‌یابد، از این‌رو برخی معتقدند: هایدگر «دازاین را امری سراسر زبانی می‌دانست، همچنانکه پدیده‌ای سراسر اجتماعی بود» (Rorty, 1991:51). گفتمان برای هایدگر معنایی فراتر از زبان و بیان داشت و جهان-زندگی را نیز از این مفهوم مراد می‌کرد، به همین دلیل معتقد بود: «گفتمان»، تفسیر پدیده‌ها در دور-دید آنهاست و آنها را به تمامیت ارجاعیشان پیوند می‌دهد. کفش، کفاش، کفش فروش و مصرف‌کننده در کنار هم یک تمامیت ارجاعی را شکل می‌دهند که اعمال کفاش تنها در نسبت با آنها قابل فهم است و گفتمان تمامی اعمال و مفاهیم مربوط به این دور-دید را در بر می‌گیرد.

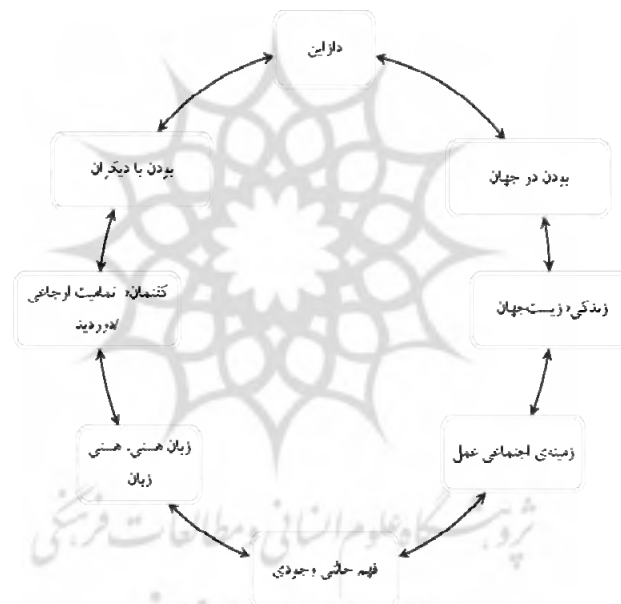
هایدگر میان زبان و هستی مرز مشخصی قائل نیست و به این‌همانی آنها حکم می‌دهد. ما در/ از طریق زبان وجود داریم. ما نیاز به راهی به سوی زبان نداریم، چراکه راهی به سوی زبان جز از طریق خود زبان وجود ندارد (Heidegger, 1982:112). بنابراین وی می‌افزاید: «واژه با فراخواندن اشیا به هستی، خود را ربط است. زبان، اشیا و ما را به خودش بدل می‌کند و زبان به هستی بدل می‌شود» (Ibid: 74).

هایدگر در کتابی با عنوان «راهی به سوی زبان»، بر زبان و نسبت آن با دازاین متمرکز شد. در مقاله «سرشت زبان» هایدگر به تصریح می‌گوید: «جایی که زبان نیست، هیچ چیز وجود ندارد. حتی می‌توانیم پیش برویم تا به این گزاره برسیم: یک چیز تنها جایی «وجود» دارد که یک واژه آن را به هستی درآورد» (Ibid:63). وی معتقد است: بیرون از زبان حتی نمی‌توانیم از هستی سخن بگوییم. بیرون از زبان هیچ چیز نیست؛ بر همین مبنا، «زبان، خانه هستی است» (Ibid).

دازاین از رهگذر واژگان، سامانی قابل فهم به جهان می‌پوشاند و قواعد حاکم بر این واژگان، به قواعد هستی بدل می‌شود. این قواعد، سامانی را پدید می‌آورند که ما درون آن با جهان ارتباط می‌گیریم، بنابراین «ما تجربیات خود را از رهگذر زبان واقعیت می‌بخشیم. جایی که کلام متوقف می‌شود، هیچ چیز ممکن نیست» (Ibid).

-
1. On the Way to Language
 2. The Nature of Language

هایدگر هستی و زبان را یکی دانست و به همین دلیل از منظر وی پرسش از زبان، پرسش از هستی است. پرسش از زبان این مزیت را داراست که طی آن زبان ذات خود را بر ما آشکار می‌کند و اگر چنین شود، ذات زبان دریچه‌ای خواهد شد به سوی هستی بنیادین؛ «هستی زبان^۱ به زبان هستی^۲ بدل می‌شود» (Ibid). با این حکم تلقی اصیل هایدگر از هستی و زبان آشکار می‌شود؛ تنها دریچه‌ی دستیابی به هستی، زبان است. زبان با این وصف عمق بلندی می‌یابد که نه رنگ و رویه‌ی هستی که خود هستی است. از این منظر تمام احکام هایدگر در باب هستی به زبان نیز قابل اطلاق است و «بودن در جهان»، همان «بودن در زبان» است.



شکل ۳. نمای تصویری نسبت مفاهیم هایدگر

1. Being of language
2. Language of being

۲. زبان و جامعه‌شناسی معاصر

همزمان با تغییر مناسبات جامعه معاصر، هر کدام از رویکردهای کلاسیک از وجهی در تبیین این ترتیبات نوپدید عاجز ماندند. ناتوانی کلاسیک‌ها، معاصران را به صرافت بازاندیشی در مفروضات بنیادین آنها انداخت و به عبور از مدعیات کهن وادار کرد. از سوی دیگر، تحولات بنیادین عرصه فکر فلسفی قرن نوزدهم مفروضات اندیشه اجتماعی کلاسیک را با چالش مواجه کرده بود و اندیشمندان متأخر اجتماعی را در برزخ عبور از منظومه فکری قدیم قرار داده بود. معاصران جامعه‌شناسی دیر یا زود به بازاندیشی مفروضات اساسی کلاسیک تن دادند، بنابراین در مورد برخی متفکران معاصر با دو دوره فکری قدیم و جدید مواجه هستیم. «چرخش زبانی» مفهومی است که می‌توان تحولات اندیشه اجتماعی معاصر را بر اساس آن توضیح داد.

۱-۲. یورگن هابرماس

هابرماس از جهتی مهم‌ترین نماینده این تحول محسوب می‌شود، چراکه در دوره اول فکری با مفروضات کلاسیک آغاز کرد، اما برای رهایی از ناسازه‌های فکری، با پذیرش چرخش زبانی وارد دوره دوم حیات فکری خود شد. هابرماس با مسئله اساسی آدرنو و هورکهایمر^۱ در دیالکتیک روشنگری و تلقی ایشان از زندان سرمایه‌داری هم‌دل بود، اما به دنبال راهی برای رهایی از این محبس بود؛ این امید مایه مشترک آثار او در هر دو دوره فکری‌اش است. هابرماس در کتاب «دگرذیسی ساختاری حوزه عمومی»^۲ به بدبینی مفرط هورکهایمر و آدرنو خرده گرفت، اما تنها دو دهه بعد از مرگ آنها هابرماس، ارزیابی آنها از عقلانیت جامعه مدرن را یک‌سویه و بدبینانه نامید و مباحث کتاب دیالکتیک روشنگری را فاقد شواهد تجربی، مصادیق تاریخی و انسجام مفهومی دانست (Finlayson, 2005:10). دگرذیسی ساختاری حوزه عمومی به دنبال تجهیز نهادهای مدرن برای مقاومت در برابر نیروی یکسان‌ساز و مسخ‌کننده سرمایه‌داری بود، حال آنکه دیالکتیک روشنگری خود عقلانیت را عامل سلطه می‌دانست که هیچ راهی برای رهایی از آن باقی نمانده است (Goode, 2005:35).

-
1. Adorno & Horkheimer
 2. Structural Transformation of Public Sphere

نزدیک به دو دهه بعد از دگرذیسی ساختاری حوزه عمومی، هابرماس نظریه کنش ارتباطی^۱ را مطرح کرد. در این سال‌ها وی با بازاندیشی در مبانی فلسفی نظریه اجتماعی خود، رابطه انتقادی با مارکس و میراث فکری او را حفظ کرد و به این ایده که «کار» بنیان‌رهای انسان است و آزادی تنها از رهگذر تغییر مناسبات تولید امکان‌پذیر است، کاملاً تن‌داد (Finlayson, op.cit:16). او بر این ایده متمرکز شد که با انقلاب در ساختارهای هنجاری و توسعه آگاهی اخلاقی به‌عنوان مکمل نظریه مارکسیستی شیوه‌های تولید، می‌توان فراتر از مناسبات تولید، راهی برای رهایی جستجو کرد. «دومین تحول در رویکرد هابرماس تحت تأثیر پراگماتیسم آمریکایی و هرمنوتیک آلمانی به وقوع پیوست. این دو سنت فکری به ظاهر بی‌ربط، در ایده جایابی فلسفه در زندگی روزمره و پیوند آنها با هم اشتراک داشتند» (Ibid:18).

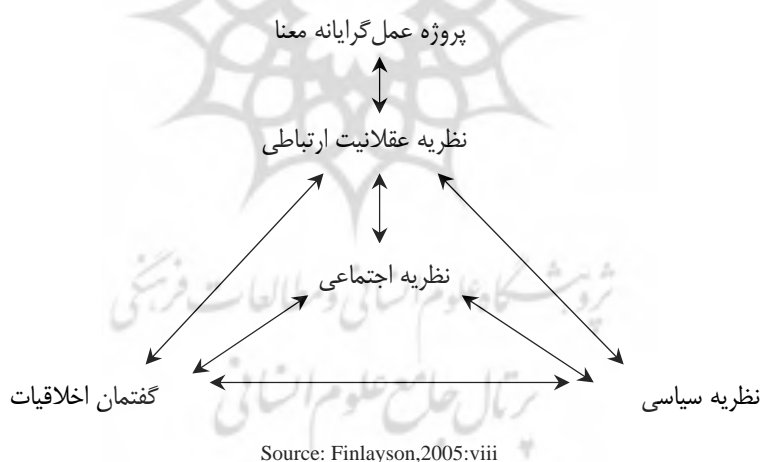
به موازات نقد مارکسیسم و پیوند با پراگماتیسم و هرمنوتیک، هابرماس به نقد فناوری و علم و روش پوزیتیویستی اندیشه دست گشود و ایده همسانی علم اجتماع و طبیعت را به چالش کشید. وی این بازاندیشی را از سطح مبانی فلسفی نظریه اجتماعی آغاز کرد و پروژه خود را چنین معرفی کرد: «از نقطه نظر جامعه‌شناسی بهتر است که با کنش ارتباطی آغاز کنیم، نه با نظریه کنش (فلسفه کنش). این نظریه به مدل اتمیستی کنش از جانب یک کنشگر منفرد محدود می‌شود. لزوم هماهنگ کردن کنش نیاز معینی را برای ارتباط در جامعه فراهم می‌آورد که اگر قرار باشد کنش را به نحوی کارآمد برای رسیدن به مقصود هماهنگ کنیم، از برآوردن آن گریزی نیست. فلسفه تحلیلی که نظریه معنا را به‌عنوان هسته اصلی خود دارد، نقطه عزیمت خوبی است برای یک نظریه کنش ارتباطی که موضوع فهم در زبان را، به‌عنوان وسیله هماهنگ کردن کنش، مرکز توجه خود قرار می‌دهد» (هابرماس، ۱۳۸۴: ۳۷۶).

عطف عنان هابرماس به سوی فلسفه تحلیلی، وی را با مبانی «چرخش زبانی» درگیر کرد. چرخش هابرماس به سوی زبان، نوعی رویگردانی از پارادایم فلسفه آگاهی نیز هست که دو روی یک سکه محسوب می‌شوند (Pleasants, 1999:149). هابرماس متأخر به تأسی از ویتگنشتاین و هایدگر، تلقی متفاوتی از جهان طبیعی و اجتماعی اتخاذ کرد که در آن نسبت میان انسان، جهان و دیگران مبتنی بر تعامل و تناظر بود. هابرماس از این منظر و تحت

1. The theory of communicative action

تأثیر هایدگر، اعتقاد داشت: جهان بیرون از ما نیست و نمی‌توانیم آن را یک ابژه یا مجموعه ابژه‌ها در نظر بگیریم (Johnson, 2006: 41-3). با این تفسیر وی جامعه را دارای خصلتی بین‌الذنهانی می‌داند و همسو با ویتگنشتاین بر پایه خصلت عمل‌گرایانه معنا معتقد است: با گفتن چیزی، نه فقط چیزی می‌گوییم، بلکه کاری انجام می‌دهیم و باعث تغییر وضعیت می‌شویم (Finlyson, op.cit:31).

تغییر رویکرد هابرماس، تحولی عمل‌گرایانه است. وی تحت تأثیر همکار خود در دانشگاه فرانکفورت، کارل اتو-آپل^۱ به این موضع رسید که معنای زبانی تنها در معنای گزاره نهفته نیست، بلکه معنا دارای ساختاری کرداری-گزاره‌ای^۲ است و گزاره و معنای عملی همواره با هم معنا می‌یابند. نظریه هابرماس را به این دلیل پراگماتیک می‌نامند که او به اینکه زبان «چه می‌گوید» کاری ندارد و در عوض بر اینکه زبان «چه می‌کند»، متمرکز است (Ibid: 31-2). با توجه به خصلت عمل‌گرایانه تلقی هابرماس از جامعه که بر تحلیل زبانی استوار است، برخی مفسران تلاش او را پروژه عمل‌گرایانه معنا^۳ نامیده‌اند.



شکل ۴. نسبت پروژه عمل‌گرایانه با منظومه معرفتی هابرماس

1. Karl-otto Apel
2. Performative-propositional
3. The pragmatic meaning program

هابرماس با پرسش از چگونگی امکان نظم اجتماعی، مبنای آن را کنش ارتباطی و گفت‌وگو می‌داند که به ایجاد و تثبیت همگرایی اجتماعی منجر می‌شود. وی میان کنش ارتباطی، کنش ابزاری و کنش استراتژیک تفاوت قائل می‌شود. وی معتقد است: دو گونه اخیر نوعی زندگی انگلی بر گونه نخست دارند. وجه دوم نظریه هابرماس، هستی‌شناسی اجتماعی است. جامعه چیست و از چه ساخته شده است؟ هابرماس معتقد است: جوامع مدرن از دو حوزه اجتماعی تشکیل شده‌اند: زیست‌جهان^۱ و سیستم. هر یک از این دو مقوله محمل یکی از کنش‌های ارتباطی و ابزاری هستند.

زیست‌جهان مفهومی برای اشاره به دنیای روزمره‌ای است که ما با دیگران شریک هستیم. زیست‌جهان، قلمرو غیررسمی و بازاری نشده زندگی است: خانه و خانواده، فرهنگ، زندگی سیاسی خارج از احزاب رسمی، رسانه‌های جمعی، فعالیت‌های داوطلبانه و مانند آن است. این حوزه غیررسمی انبان معانی مشترک و افق اجتماعی تعامل با دیگران است. کنش ارتباطی در این افق روی می‌دهد. افق مفهومی پدیدارشناسانه است و به محدودیت‌های هستی‌آدمی در مواجهه با جهان اشاره دارد. انسان نمی‌تواند جهان را در کلیت آن فهم کند و تنها در موضعی که ایستاده می‌تواند منظری خاص از یک پدیده مشاهده کند. منظره می‌تواند تغییر کند به شرطی که ما شروع به حرکت کنیم و این تنها به تدریج اتفاق می‌افتد. فهم ما از زیست‌جهان نیز بر همین قیاس منسجم، اما ناکامل است. تحول در زیست‌جهان ممکن، اما تدریجی و گام به گام است و بنابراین نمی‌تواند رادیکال و بنیادی باشد. زبان و ارتباط واسطه زیست‌جهان است؛ زیست‌جهان زمینه کنش و خرد جمعی است. هرگاه وفاق در یک کنش ارتباطی^۲ شکل می‌گیرد، زیست‌جهان تقویت و تثبیت می‌شود و به این ترتیب می‌توان ادعا کرد که زیست‌جهان واسطه فرهنگی و نمادین بازتولید جامعه است (Habermas, 1985: 118-25). سیستم به ساختارهای جاافتاده و الگوهای تثبیت‌شده کنش‌های ابزاری ارجاع دارد که به دو زیرسیستم تقسیم می‌شود: پول و قدرت. وظیفه اساسی پول و قدرت بازتولید مادی جامعه است (Ibid: 149-152).

بقایای اندیشه انتقادی در هابرماس، توجه او را به نسبت زیست‌جهان و سیستم جلب می‌کند. وی تصریح می‌کند: بیگانگی در سرمایه‌داری، شیء‌وارگی، روابط پولی و

1. Lifeworld

۲. خود مفهوم کنش ارتباطی از کنش‌زبانی نشئت می‌گیرد و ارتباط نوعی کنش و انجام عمل محسوب می‌شود که محصول آن وفاق و زیست‌جهانی است که محمل معانی مشترک انسان‌هاست.

بوروکراسی باعث استثمار زیست جهان از سوی سیستم می‌شوند. در ضمن توضیح زمینه‌های استثمار زیست جهان از سوی سیستم، به پیامدهای این امر نیز توجه می‌دهد. عوامل استثمار زیست جهان را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱. کاهش معانی مشترک و مورد اتفاق و فهم متکثر (آنومی)؛

۲. فرسودگی اعتبارات اجتماعی (فروپاشی)؛

۳. افزایش حس بی‌پناهی مردم و فقدان تعلق (بیگانگی)؛

۴. عدم مسئولیت‌پذیری کنش‌ها و پدیده‌های اجتماعی (اخلاق‌زدایی)؛

۵. شکاف و تزلزل در نظم اجتماعی (بی‌ثباتی اجتماعی) (Ibid: 356).

هابرماس با پروژه کنش ارتباطی، از مبانی فلسفی آگاهی‌برید و سوژه خودمختار را به‌عنوان برساختی اجتماعی پذیرفت، به طوری که می‌توان گفت: نظریه اجتماعی هابرماس شرح وضعیت سوژه در مناسبات اجتماعی جامعه معاصر است.

۲-۲. پی‌یر بوردیو

گستره پهنای آثار و زمینه‌های فکری بوردیو، انتصاب او به یک یا چند نحلۀ فکری را ممتنع می‌کند. بخشی از کوشش مفسران، برای فهم نظریات بوردیو، مصروف یافتن سرچشمه‌های فکری اوست. استوارت هال^۱ وی را «ارائه‌دهنده نظریه مارکسیستی از ایدئولوژی و تلفیق‌گر موفق مارکسیسم و ساختارگرایی توصیف می‌کند» (Jenkins, 1992:7). برخی دیگر وی را «جامعه‌شناس صورت‌بندی‌های فلسفی متأثر از ساختارگرایی فرانسوی و کارهای وبر و دورکیم معرفی می‌کنند. بوردیو انتصاب به متفکران کلاسیک جامعه‌شناسی را کسر شأن خود می‌داند. از منظر وی، چنین پرسشی صریح اما نامعقول است، زیرا گزینش بین وبر یا دورکیم انتخابی دینی است تا علمی؛ تحویل اندیشه یک متفکر به دیگری، تقلیل جایگاه فکری و تخریب او محسوب می‌شود» (Ibid).

بوردیو پروژه خود را «فرارفتن از دو گانه دیرینه عینیت‌گرایی / ذهنیت‌گرایی و تلفیق کنش و ساختار که مهم‌ترین مسئله پیش‌روی جامعه‌شناسی است» (Bourdieu, 1977:4-5) تعریف می‌کند. مسئله اساسی بوردیو از یک سو به موقعیت تاریخی وی مربوط است که نظریات جامعه‌شناسان کلاسیک به لحاظ تجربی و نظری مورد چالش قرار داشتند. از سوی

1. Stuart Hall

دیگر، او میراث خوار فلاسفه‌ای بود که به تجدید مطلع در اندیشه بشری دست یازیده بودند و طرحی نو در سر داشتند.

هایدگر از جمله فلاسفه‌ای است که بوردیو به شدت تحت تأثیر او قرار داشت. وی هایدگر را اولین عشق فلسفی خود نامیده است (اباذری، ۱۳۷۷) و کتابی دشوار درباره اندیشه او با عنوان «هستی‌شناسی سیاسی مارتین هایدگر»^۱ (۱۹۹۱) به رشته تحریر درآورده است. اثرپذیری بوردیو از هایدگر تا جایی است که می‌توان کار او را تلقی جامعه‌شناختی از فلسفه هایدگر تعبیر کرد. بوردیو به تبع هایدگر، در پی نقطه اتکایی در نظریه اجتماعی بود که نسبت میان ذهن/عین و کنش/ساختار را به تعادل برساند. بوردیو برای فرارفتن از «دوگانه‌های اساسی و ویرانگر جامعه‌شناسی و انتخاب آیینی و اجباری میان ذهنیت‌گرایی و عینیت‌گرایی» (Jenkins, op.cit:40) با اشاره به محدودیت‌های عینی عینیت‌گرایی (Bourdieu, op.cit:4-8)، کار خود را با تشکیک در موقعیت‌شناسایی سوژه در اندیشه اجتماعی آغاز کرد.

بوردیو نمی‌خواهد برای گذار از جبر تبیین علی زندگی اجتماعی، به جانب دیگر سقوط کند. وی قصد ندارد انسان‌ها را به دوگونه ربات‌های بی‌اختیار و انسان‌های مختار دسته‌بندی کند که کارهای یکی محصول علل^۲ و کار دیگری محصول دلایل^۳ باشد (Jenkins, op.cit:40). بوردیو برای فرارفتن از کنش و مبانی فلسفی آن مفهوم «عمل» را پیش نهاد و تا جایی پیش رفت که می‌توان او را جامعه‌شناس عمل نامید.

«تأکید بر مفهوم عمل، سابقه‌ای طولانی در نظریه اجتماعی دارد و بوردیو مبدع این واژه و کاربر است. اهمیت کار بوردیو در بساخت تئوریک عمل اجتماعی است. بوردیو در منطق عملی یا درک عملی، به مفهوم بازی نظر دارد و زندگی اجتماعی را با این مفهوم توضیح می‌دهد» (Ibid:42-3). برای مثال در بازی بیس‌بال، توپ‌زن در جریان بازی به مسیر توپ، یا قصد کسی که توپ را پرتاب می‌کند فکر نمی‌کند که بر اساس آن تصمیم بگیرد، بلکه واکنش به توپ در او درونی و به طبیعت ثانویه^۴ بازیکن بدل شده است. بوردیو معرفت لازم برای زندگی اجتماعی را دانش ضمنی درک عملی^۵ می‌داند (Ibid:44).

1. The Political Ontology of Martin Heidegger
2. Causes
3. Reasons
4. Second nature
5. Practical sense

عمل برای بوردیو مفهومی است که در جریان آغشتگی فرد به مناسبات بیرونی و درونی کردن آنها شکل می‌گیرد. وی با مفهوم عمل، خودآگاهی سوژه را مورد سؤال قرار می‌دهد. این تلقی مبنای مهم‌ترین مفهوم بوردیو در صورت‌بندی نظریه اجتماعی‌اش است: «عادت‌واره»^۱.

عادت‌واره را می‌توان محصول تاریخی و فرهنگی اعمال فردی دانست که در سطح ناخودآگاه معنا می‌یابد. بوردیو عادت‌واره را «ساختار ساختاریافته و ساختاردهنده»^۲ (Bourdieu, 1984: 171) تعریف می‌کند تا به دو سویه‌گی این مفهوم در ساخت ساختارهای بیرونی و برساختگی خود تأکید کند. «عادت‌واره از یک سو به «خود» شدن افراد و کسب تمایلات و نگرش‌ها اشاره می‌کند و از سوی دیگر به روش‌هایی ارجاع دارد که افراد از طریق آنها وارد عمل می‌شوند» (Web et al., 2002: xii). به همین دلیل می‌توان گفت: عادت‌واره ساختاری درونی‌شده از مناسبات عینی است که خود محصول اعمال فردی هستند. بنابراین قاعده و پیروی از آن بنیاد عادت‌واره در نظر و عمل است. بوردیو با این مفهوم تلاش می‌کند دوگانگی میان تلقی‌های عینیت‌گرایانه و ذهنیت‌گرایانه را از میان بردارد.

به این ترتیب عادت‌واره محصول زندگی اجتماعی با مناسباتی است که فرد درونی می‌کند، بنابراین جهان بیرون و مناسبات آن در برساخت عادت‌واره نقش اساسی ایفا می‌کنند. مفهوم «میدان»^۳ بوردیو به همین مناسبات بلاواسطه محیط زندگی و فضای فعالیت فرد اشاره دارد. بوردیو می‌گوید: «میدان را شبکه یا پیکربندی روابط عینی میان موقعیت‌های مشخص می‌دانم که بر عاملان یا نهادهای درون هر میدان مسلط هستند. افراد و نهادها درون ساختار توزیع قدرت (یا سرمایه) بر اساس موقعیت بالفعل یا بالقوه‌شان به منافع مشخصی دسترسی دارند، همچنانکه روابطی عینی با سایر موقعیت‌ها برقرار می‌کنند. میدان به این ترتیب نظامی ساختاریافته از موقعیت‌های اجتماعی است» (Jenkins, 1992: 53). میدان در تعبیر بوردیو، قلمروی اجتماعی است که کشمکش و رقابت بر سر منابع خاص و دستیابی به آنها اتفاق می‌افتد. میدان‌ها بر اساس مقولاتی که در آن رد و بدل می‌شود تعریف می‌شوند. این مقولات می‌تواند کالاهای فرهنگی (سبک زندگی)، خانه، تمایزات

-
1. Habitus
 2. Structured and structuring structure
 3. Field

فکری (آموزش)، شغل، زمین، قدرت (سیاست)، طبقه اجتماعی، منزلت یا هر چیزی دیگری از این دست باشد (Ibid:52).

از منظر بوردیو بخش عمده‌ای از کشمکش در میدان بر سر مصادره منابع، و جهی زبانی دارد. وی تحت تأثیر نیچه و ویتگنشتاین، زبان را نه آئینه انعکاس واقعیت که به مثابه عملی می‌دید که جهان را برمی‌سازد. هر میدانی از جمله پزشکی، فلسفه، حقوق، سیاست و اقتصاد، گفتمان و شیوه زبانی خاص خود را داراست. این شیوه زبانی نه تنها امور دیدنی را قابل رؤیت می‌کند، بلکه امور با ارزش، سؤالات قابل طرح و ایده‌های اندیشیدنی را تعیین می‌کند. «برای بوردیو کلمات از خود معنایی ندارند، بلکه افراد صاحب اقتدار در میدان (سیاستمداران، اساتید دانشگاه و کشیشان) و گروه‌های متفاوت (تاجران، اتحادیه‌های تجاری و لابی‌گرهای اجتماعی) بر سر تحمیل معنای مدنظر خود از کلمات رقابت می‌کنند و این سیاسی کردن زبان نحوه فهم زندگی از سوی مردم را تعیین می‌کند» (Web et al., op.cit:13).

وی زبان را پدیده‌ای سراسر اجتماعی می‌داند و از این جهت این حوزه را عرصه‌ای جذاب برای جامعه‌شناسان ارزیابی می‌کند. از همین منظر او به صورت گرایبی خام سوسور^۱ و چامسکی^۲ انتقاد می‌کند و معتقد است: آنها زبان را ساختاری صلب می‌دانند در حالی که زبان پدیده‌ای سیال و متکی بر مناسبات اجتماعی و زمینه‌های فرهنگی است (Jenkins, op.cit:99). «زبان و قدرت نمادین»^۳ عنوان یکی از کتاب‌های بوردیو است که معرف موضوع او در باب زبان است. وی زبان را ابزار تمایز در میدان‌های اجتماعی می‌داند و به خصوص بر این وضعیت در میدان آکادمیک تأکید می‌کند. در مطالعات آموزش یا مصرف فرهنگی، زبان جایگاه مرکزی دارد و کاربرد صحیح و سلیس زبان در موقعیت‌های خاص، عامل تمایز تلقی می‌شود.

برای بوردیو تمام کنش‌های زبانی از دو زنجیره علی ناشی می‌شوند: نخست، «عادت‌واره زبانی»^۴ که تمایلات فرهنگی برای بیان چیزهای خاص، توانش زبانی (مثل ظرفیت درست سخن گفتن) و ظرفیت اجتماعی برای کاربرد مناسب آن توانش را شامل

-
1. Saussure
 2. Chomsky
 3. Language and Symbolic Power
 4. Linguistic habitus

می‌شود. دیگری؛ «بازار زبانی»^۱ که ضمانت‌ها و سانسور، آنچه قابل بیان هست یا نیست را شامل می‌شود (Ibid:100). بوردیو اعمال زبانی را از منظر تولید و درک و دریافت آنها می‌نگرد. به همین دلیل وی معتقد است: کنش زبانی نباید به اجرای محض تقلیل داده شود و زمینه‌های تولید و اثرگذاری آن از اهمیت بیشتری برخوردار است.^۲

اهمیت بوردیو برای این مکتوب در تأکید وی بر عمل و اهمیت آن در شکل‌گیری عادت‌واره به‌عنوان اساس تولد سوژه نهفته است. بوردیو کردار انسان را نه با مفهوم کنش که متکی بر فلسفه دکارتی است، بلکه با مفهوم عمل که ریشه در فلسفه ویتگنشتاین و هایدگر دارد، مورد تحلیل قرار می‌دهد. شاید بتوان گفت: مهم‌ترین سهم بوردیو در نظریه اجتماعی عبور از این گرانیگاه فکری است.

۲-۳. آنتونی گیدنز

اگر کمی تسامح نظری مجاز باشد، می‌توان کار گیدنز را تلاشی برای پُل زدن میان نظریه کلاسیک و زندگی مدرن نامید. برای انجام این مهم، گیدنز به بازخوانی بنیادین جامعه‌شناسان و بلکه اندیشمندان کلاسیک^۳ دست می‌برد و با فکری تلفیقی، به اذعان خود وی گلچینی^۴ (Giddens, 1984:xxii) از آنها معرفی می‌کند که توجهات بسیاری به خود جلب کرده است. وی برای فرارفتن از دو گانه عامل / ساختار یا عین / ذهن، نظریه‌ای می‌پردازد که آن را ساختاریابی^۵ می‌نامد. «مفاهیم ساختار، سیستم و دوگانگی ساختار». مفهوم ساختار یا ساختار اجتماعی نَسب از ساختارگراها می‌برد، اما معمولاً در کنار کارکرد به کار برده

1. Linguistic market

۲. مفهوم خشونت نمادین بوردیو را می‌توان در پرتو «زبان» بازخوانی کرد و به مناظر بدیعی دست یافت. بوردیو با مفهوم «قدرت نمادین» به اثر زبان در اعمال قدرت و همچنین نقش آن در شکل‌گیری سرمایه‌نمادین اشاره می‌کند. با این همه تلقی بوردیو از زبان را می‌توان ذیل عنوان جامعه‌شناسی زبان دسته‌بندی کرد. بوردیو منطق چرخش زبانی در نظریه‌اش را تا انتها پیش نمی‌برد، اما به اهمیت زبان در جامعه اذعان می‌کند. بوردیو را جامعه‌شناس فرهنگ نامیده‌اند و این عنوان بدون توجه به فلسفه زبان کامل نخواهد بود.

۳. نقطه قوت کار گیدنز و به طریق اولی جامعه‌شناسان مطرح معاصر، استفاده از اندیشه‌های هم‌مرز با جامعه‌شناسی مانند روان‌کاوی، فلسفه و تاریخ است که ترکیبی بدیع و نیرومند از آنها به نظریه اجتماعی اضافه کرده است.

4. Eclecticism

5. Structuration

۶. duality of structure به ثنویت ساختار هم قابل ترجمه است، زیرا گیدنز می‌خواهد همزمان به دو وجه همزاد ساختار اشاره کند. بنابراین دوگانگی اینجا تعارض دو وجه را مدنظر ندارد، بلکه آنها را دو روی یک سکه می‌داند.

می‌شود. ساختار در این تلقی به مثابه مقوله‌ای بیرونی نسبت به انسان و سوژه و منبعی برای کنش عاملان محسوب می‌شود. از سوی دیگر گروهی از ساختارگرایان و پساساختارگرایان آن را محصول اعمال سوژه‌های انسانی ارزیابی می‌کنند. در واقع با دو تلقی متعارض از ساختار مواجهیم، اما در آن حقیقتی نهفته است که تعارض را مرتفع می‌کند» (Ibid:16).

گیدنز نظریه ساختاریابی را بر اساس دو مفهوم قواعد و منابع تعریف می‌کند که به شکل متقابل و بازگشتی جامعه را باز تولید می‌کنند. «قواعد معمولاً در پیوند با مفهوم بازی قرار دارد. می‌خواهم کیفیت قاعده‌محور نظام اجتماعی را مورد تأکید قرار دهم که با نام ویتگنشتاین پیوند خورده است و زندگی اجتماعی را با تمثیل بازی کودکان توضیح می‌دهد» (Ibid:18). گیدنز مفهوم قواعد را از ویتگنشتاین برگرفته و به آن اذعان می‌کند، اما این تنها وام او از فلسفه تحلیلی ویتگنشتاین متأخر نیست. وی فکر بر ساخت جامعه را نیز از ویتگنشتاین به عاریه گرفته است.^۲

گیدنز از قواعد همان معنایی را افاده می‌کند که نظریه خرد جامعه‌شناختی، اعم از پدیدارشناسی، روش مردم‌نگاری، کنش متقابل نمادین و نظریه پسامدرن مدنظر دارند. «قواعد نوعی دستورالعمل روش‌شناختی تعاملات اجتماعی هستند که گارفینکل به آن اشاره کرده است. قواعد در زمینه‌های مختلف با اعمال متفاوت اجتماعی پیوند دارند» (Ibid). قواعد را می‌توان با ذخیره دانش مدنظر پدیدارشناسان توضیح داد که طی آن فرد بر اساس زمینه‌های اجتماعی فعالیت و لذا در پیوند با زندگی روزمره‌اش، دانشی ضمنی برای تعامل و تمثیل امور خود کسب می‌کند. از این منظر جامعه‌شناس نیز برای مطالعه جامعه باید به مهارت‌های فهم و تفسیر معنا از سوی کنشگر مسلط باشد. «بنابراین عالم اجتماعی برای فهم این منظومه باید مجهز به تفسیر همان مهارت‌هایی باشد که دیگران برای عمل از آنها استفاده می‌کنند و از این طریق جامعه را تولید و باز تولید می‌کنند» (Giddens,1993:163).

1. Rule-governed

۲. Constitution of Society عنوان مهم‌ترین کتاب گیدنز که نظریه ساختاریابی را در آن مطرح و به تفصیل تشریح کرده است. گیدنز در جایی دیگر به صراحت اذعان می‌کند: «ویتگنشتاین فهم تازه‌ای از کنش به دست داده که نظریه اجتماعی معاصر حول محور آن شکل گرفته است» (Giddens,1993:22).

۳. بر این قیاس جامعه‌شناسی نیز نوعی تفسیر از ساخت زبانی جامعه است. گیدنز کار جامعه‌شناس را «هرمنوتیک مضاعف» (double hermeneutic) می‌داند (Giddens,1984:xxxii).

با این وصف قواعد از نظر گیدنز همچون ویتگنشتاین به مناسبات مشترک عمل در یک زمینه از زندگی روزمره ارجاع دارد. قواعد رشته پیوند با جامعه و معانی مشترک است و از این جهت جامعه را می‌توان به مجموعه قواعد مشترک میان اعضا تعبیر کرد. «قواعد دو وجه دارند؛ از یک سو عامل بر ساخت معنا هستند و از سوی دیگر دستورات اعمال اجتماعی را تعیین می‌کنند. این برداشت من از ساختار است که قرابت بسیاری با مفهوم قواعد، سازوکار و کارکرد آن در جامعه دارد» (Giddens, 1984: 18). تأکید بر قواعد، مفهوم عمل را نیز مفروض می‌گیرد.

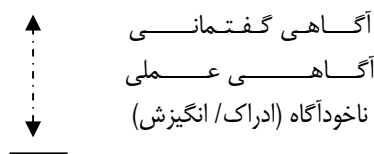
گیدنز این مفهوم را یک گام به پیش می‌راند و آن را مبنای آگاهی عملی می‌داند و به این ترتیب تفسیر خود از سوژه، جامعه و تغییر را تصریح می‌کند: «آگاهی عملی و اهمیت آن و تمایز آن با آگاهی گفتمانی و ناخودآگاه، اساس این کتاب محسوب می‌شود. مفهوم ساختاریابی را می‌توان روزمرگی^۱ نیز نامید. مفهوم روزمرگی بنیاد فعالیت‌های اجتماعی روزمره است. مقصود من از زندگی روزمره با معنای ساده آن و آنچه مدنظر پدیدارشناسان است، قرابت بسیار دارد. فعالیت‌های روزمره مبنای مادی وضعیتی است که آن را خاصیت بازگشتی زندگی اجتماعی نامیده‌ام. خاصیت بازگشتی به کیفیات ساختاریافته فعالیت‌های اجتماعی راجع است که - از رهگذر دوگانگی ساختاری - به‌طور مداوم منابعی که آنها را پدید آورده است، بازسازی می‌کند» (Ibid: xxiii).

به این ترتیب آگاهی عملی به مفهوم کلیدی ساختاریابی بدل می‌شود و زندگی روزمره و فعالیت‌های آن را اساس تأسیس جامعه و مفاهیم تحلیلی پیشرفته قرار می‌دهد. در سایه این تعبیر می‌توان مقصود گیدنز از عاملیت را فهمید که در جریان زندگی روزمره به آگاهی عملی مجهز می‌شود؛ «عاملیت انسان‌ها در آگاهی عملی مندرج است» (Ibid). «برای من عاملیت به این معناست که فرد در موقعیت‌های متفاوت می‌تواند به اشکال مختلف عمل کند» (Ibid: 8-9).

گیدنز عمداً از لفظ عامل^۲ استفاده می‌کند تا فاصله خود با مفهوم سوژه خودمختار فلسفه کلاسیک را نشان دهد. وی با اشاره به تقسیم‌بندی فروید^۳ از روان انسان که «نهاد»، «خود» و «فراخود» را در بر می‌گیرد، می‌گوید: «من این دسته‌بندی را با سه مفهوم

1. Routinization
2. Agent
3. Freud

ناخودآگاه^۱، آگاهی عملی^۲ و آگاهی گفتمانی^۳ جایگزین می‌کنم و ادعای من این نیست که این مفاهیم دقیقاً متناظر با حوزه‌های تفکیکی فروید هستند. اما این مفاهیم بهتر از واژگان فروید می‌توانند موقعیت جامعه‌شناختی خود را باز یابند» (Ibid:8).



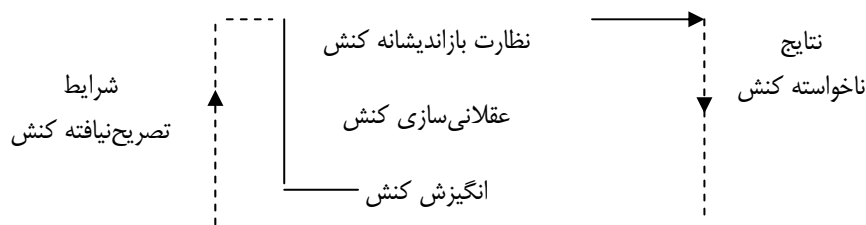
Source: Giddens,1984:8

شکل ۵. تعریف عامل و نسبت سطوح آگاهی گیدنز

گیدنز عامل را با آگاهی او تعریف کرده و سه گونه یا سه قلمرو آگاهی را برای او تفکیک می‌کند. تفکیک سطوح آگاهی از این منظر مبتنی بر تلقی مشخصی از سوژه است که آن را فرایندی برآمده از درون مناسبات زندگی می‌داند. «برای من آگاهی به مراقبت بازانديشانۀ رفتارهای آدمی اشاره دارد که آن را آگاهی عملی^۲ نام داده‌ام. آگاهی گفتمانی توانایی تبدیل اشیا به واژه است. ناخودآگاه در مقابل آگاهی گفتمانی، ناتوانی بیان کلامی کنش است» (Ibid:44-45).

1. Unconsciousness
2. Practical consciousness
3. Discursive consciousness

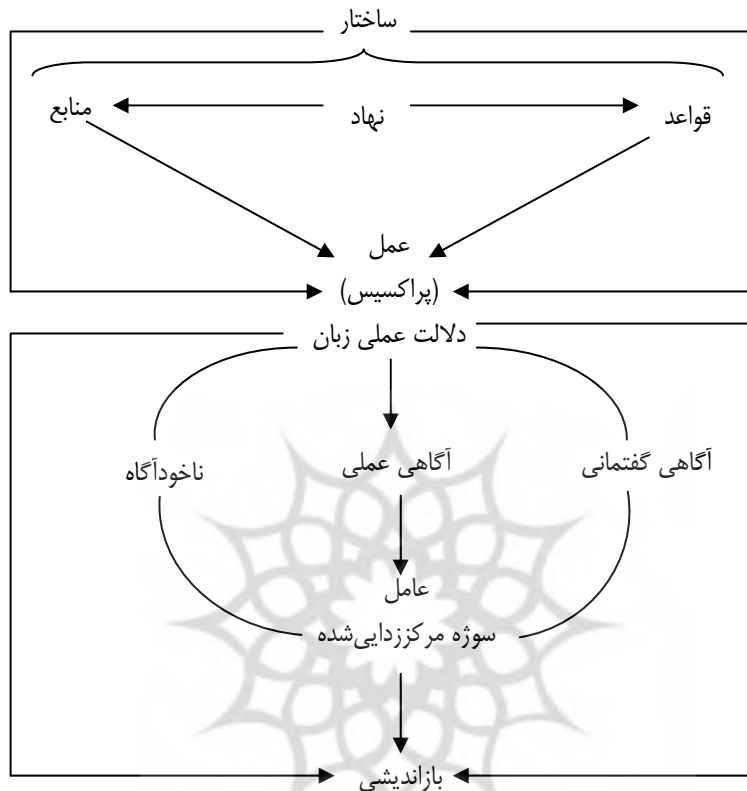
۴. این موضع به طور مستقیم با مفهوم گفتمان و معرفت و مشروطیت فهم به زمینه عمل ارتباط دارد. نحوه شکل‌گیری آگاهی در زندگی روزمره را می‌توان به کسب معرفت علمی نیز تسری داد که به منزله ورود به قلمرو نظریه اجتماعی علم است که کوهن، لاکاتوش، فایرابند و فوکو از منادیان آن محسوب می‌شوند. گیدنز در مرزی میانی ایستاده است و با وجود آنکه مقدمات نظری را می‌پذیرد، از پذیرش نظریات ویتگنشتاین و هایدگر در مقام اساس پسامدرنیته سر باز می‌زند. به همین دلیل، برخی او را آخرین مدرنیست نامیده‌اند، در حالی که عنوان پست‌مدرن ناراضی برای او پرازنده‌تر است. این موضع گیدنز در بازخوانی نسبت مفاهیم مرکزی نظریه‌اش با بصیرت‌های نظری متفکرانی چون هایدگر، ویتگنشتاین، فوکو و هابرماس روشن‌تر می‌شود.



Source: Giddens, 1984:5

شکل ۶. مدل طبقه‌بندی کنش از منظر گیدنز

تلقی گیدنز از سوژه نیز در تعریف وی از عاملیت نهفته است: «من مرکز‌زدایی از سوژه را می‌پذیرم و آن را مبنای نظریه ساختاریابی می‌دانم. اما این به معنای رها کردن سوژگی در دنیایی از نشانه‌ها نیست. اعمال اجتماعی در فضا و زمان، اساس بر ساخت سوژه و ابژه‌های اجتماعی محسوب می‌شود. زبان تنها گفتن یا دلالت داشتن نیست، بلکه هم عرض انجام کاری است که در واژه بدیع و عمیق عمل تجلی یافته است؛ این مفهوم از اندیشه‌های فاخر هایدگر در باب پدیدارشناسی و فلسفه زبان عرفی ویتگنشتاین نشئت گرفته است» (Ibid:xxii). به این ترتیب سه مفهوم بنیانی این نوشته عمل، سوژه و زبان از سوی گیدنز مورد اشاره قرار می‌گیرد و نظریه خود را بر اساس مبانی فکری و نسبت میان آنها سامان می‌دهد. عاملان بر اساس زمینه عملی زندگی روزمره به فهمی از موقعیت، خود و دیگران نائل می‌شوند که وی آگاهی عملی می‌نامد. آگاهی عملی اساس تعریف سوژه در این دستگاه نظری است، چراکه به رفتار بازاندیشانه خود در مواجهه با اعیان اجتماعی و طبیعی ارجاع دارد. مدل گیدنز از کنش نیز بر مبنای تعبیر او از عامل قابل تفسیر است.



شکل ۷. روابط مفاهیم نظریه ساختاریابی گیدنز

۲-۴. برگر و لاکمن^۱

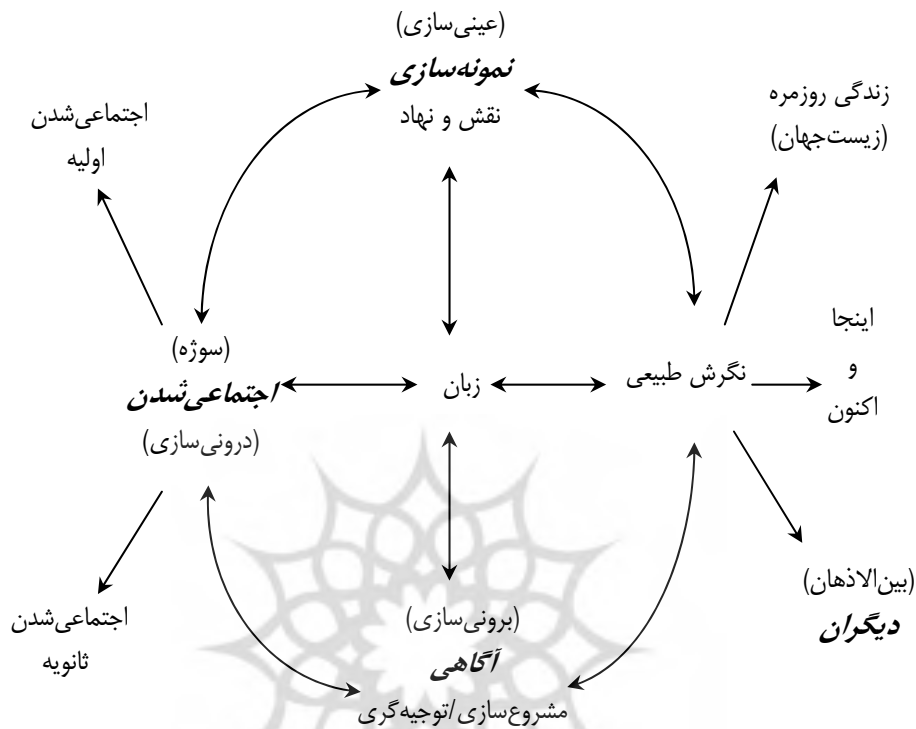
جامعه‌شناسی پدیدارشناسانه با نام برگر و لاکمن پیوند خورده است. ایشان را می‌توان وجه تکوین یافته تلقی کنش متقابل نمادین دانست که شاخص منظومه فکری آنها تمرکز بر زندگی روزمره و نسبت آن با آگاهی است. با قیاس گیدنز این دو نیز به دنبال فهم چگونگی تعیین مناسبات زندگی برای انسان هستند. برگر و لاکمن این فرایند را با اجتماعی شدن و مفاهیم درونی سازی و برونی سازی توضیح می‌دهند. اما چه چیز به انسان

1. Peter L. Berger & Thomas Luckmann

امکان تعیین به مناسبات زندگی را عطا می‌کند؟ «دلالت» به‌عنوان ایجاد علائم از سوی انسان، سازوکار تعیین‌بخشی به تجربیات زندگی در سطح ذهنی و عینی است (برگر و لاکمن، ۱۳۷۵: ۵۵). زبان مهم‌ترین این دستگاه علائم است؛ «زبان» مقوله‌ای محوری است که تجربیات و واقعیات زندگی روزمره را از حد و مرز موقعیت چهره به چهره فراتر می‌برد. «زندگی روزمره، بیش از هر چیز دیگر، نوعی زندگی است که من با کمک و از طریق زبان با هم‌نوعانم در آن شرکت دارم. از این رو درک زبان برای درک واقعیت زندگی روزمره ضروری است» (همان: ۵۷).

به تعبیر برگر و لاکمن، زبان تجلی نمادین و ذهنی واقعیات عینی است، به همین دلیل شناخت واقعیت موکول به فهم زبان است. بر مبنای همین حکم، گفته می‌شود که آدمیان باید آنقدر درباره خودشان سخن بگویند تا خود را بشناسند. زبان از زندگی روزمره سرچشمه می‌گیرد و مرجع اصلی آن نیز همان است. فرد با زبان به‌عنوان واقعیتی خارج از وجود خویش مواجه می‌شود و تأثیرات آن بر وی غیراختیاری است؛ زبان مرا به پیروی از الگوهایش وامی‌دارد.

برگر و لاکمن بر قیاس کنش متقابل نمادی‌ها و اسلاف فکری آنها و به عبارتی، پراگماتیست‌ها زبان را در مرکز شکل‌گیری هویت و درونی‌سازی واقعیت می‌دانند. «فرایند درونی‌سازی متناظر با درونی‌سازی زبان است. زبان هم مهم‌ترین مضمون و هم مهم‌ترین ابزار پرورش اجتماعی به شمار می‌رود» (همان: ۱۸۳). صرف‌نظر از مضمون و محتوای اجتماعی شدن اولیه در هر جامعه‌ای، زبان پیش از هر چیز باید درونی‌گردد. با زبان و به کمک زبان، طرح‌های گوناگون انگیزشی و تفسیری آن‌گونه که در نهادها تعریف و تعیین می‌شوند، به صورت درونی درمی‌آید. درونی‌سازی زبان فراتر از فهم معانی مشترک نمادها، آموختن منطق عمل و مناسبات جاری در دنیای بی‌واسطه شخص است. «زبان در مستقر ساختن این نظام، جهانی را در معنایی دوگانه تحقق می‌بخشد و به عبارتی دیگر، هم آن را قابل فهم می‌سازد و هم به وجود می‌آورد» (همان: ۲۰۸). تقابل‌های دوگانه‌ای مانند خوب و بد یا زشت و زیبا، مناسبات جهان زندگی فرد را تعریف می‌کند و او با فهم زبان چنین زیرساخت‌های فکری برای مواجهه با دیگران و شناخت خود را یاد می‌گیرد، چنانکه چرایی پدیده‌ها و ماهیت آنها را در نسبت با سایر مقولات و مفاهیم می‌آموزد. اجتماعی شدن اولیه هنگامی به پایان می‌رسد که مفهوم دیگران تعمیم‌یافته در آگاهی فرد استقرار یافته باشد.



شکل ۸. نمودار نسبت مفاهیم تأسیس جامعه در پدیدارشناسی برگر و لاکمن

۵-۲. میشل فوکو^۱

تمام سرچشمه‌های فکری پراکنده مطرح شده در این مقاله، با فوکو به هم می‌رسند. به بیانی بهتر، فوکو بصیرت‌های نظری متفکران سلف خود را در ترکیبی بدیع به هم آمیخته و بجز اینکه منظری شگفت پدید آورده، جلوه‌ای دیگرگون به اندیشه‌های گذشتگان بخشیده است. با وجود تنوع موضوعات مورد بررسی فوکو، می‌توان دیرینه‌شناسی را اساس رویکرد فوکو به هستی اجتماعی دانست. هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی دیرینه‌شناختی وی در کتاب «دیرینه‌شناسی دانش» گرد آمده است. فوکو در دیباچه این کتاب تصریح می‌کند: «هدف من در این کتاب به‌طور خلاصه، هیچ ربطی به بحث در باب ساختار ندارد

1. Paul Michel Foucault

و به زمینه‌ای متعلق است که در آن پرسش‌های آدمی، آگاهی، منشأ و سوژه برمی‌آیند، همدیگر را قطع می‌کنند، با هم می‌آمیزند و باز پراکنده می‌شوند» (Foucault, 2002: 15-18). فوکو این تحلیل پیچیده را بر مبنای مفهوم گفتمان انجام می‌دهد و با تحلیلی دقیق این مفهوم را به اندیشه اجتماعی معرفی می‌کند و با آن مارکس و هایدگر و ویتگنشتاین را در کنار هم می‌نشانند.

فوکو در تعریف گفتمان می‌گوید: «به نظرم به جای تصریح معنای گفتمان، به ابهام آن افزوده‌ام. آن را گاه به معنای قلمرو عمومی همه گزاره‌ها به کار برده‌ام، گاه به معنای گروهی قابل تمایز از گزاره‌ها استفاده کرده‌ام و گاه به معنای اعمال نظم‌یافته‌ای که تعدادی از گزاره‌ها را گرد هم می‌آورند به کار گرفته‌ام» (Ibid: 90). هر کدام از این تعاریف که مبنای تحلیل باشد، گزاره واحد بنیانی آن است. «گزاره^۱ یک نقش و کارکرد است که به نشانه‌ها تعلق دارد. گزاره ساختار مشخص ندارد و از جمله^۲ (مدنظر زبان‌شناسان) و قضیه^۳ (منطق‌دانان) و کنش‌های کلامی^۴ (مدنظر فلاسفه تحلیلی) متمایز است. ما باید این نقش و کارکرد را بررسی کنیم که در اعمال واقعی، در شرایط مختلف و قواعدی که آن را هدایت می‌کنند و در زمینه‌ای که عمل می‌کنند حضور دارد» (Ibid: 97-8). گزاره یک نقش و کارکرد است و معنای آن تنها بر اساس کاربرد آن قابل تعریف است. این تعریف یادآور حکم بنیانی ویتگنشتاین است: «معنا کاربرد است» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰).

«آن‌گاه که کسی میان تعدادی از گزاره‌ها، یا آنگاه که میان موضوعات، گزاره‌ها، مفاهیم یا انتخاب مضامین، نظامی از پراکندگی را توصیف کند، یک صورت‌بندی گفتمانی را کشف کرده است» (Foucault, 2002: 41). گفتمان چیزی نیست که موضوعات تثبیت شده را شامل شود، بلکه خود موضوعات از سوی گفتمان شکل می‌گیرند. این روابط گفتمانی هستند که موضوعاتی را که فرد درباره آنها صحبت می‌کند، تعیین می‌کنند.

۱. فوکو در مقابل کسانی که می‌خواهند قالبی را به اندیشه‌های او تحمیل کنند، می‌گوید: «از من نپرسید چه هستم و نخواهید همان که هستم باقی بمانم، بگذارید پلیس‌ها و کارمندان ما نظارت کنند که آیا ما نظم آنها را رعایت می‌کنیم یا نه؟ لااقل وقتی می‌نویسیم ما را از اخلاقیات آنها معاف کنید» (Foucault, 2002: 19).

2. Statement

3. Sentence

4. Proposition

5. Speech act

۶. فوکو بعدها در نامه‌ای به جان سرل اذعان کرد که گزاره یا حکم مدنظر وی با کنش‌های کلامی فلاسفه تحلیلی همسان است (دریفوس و رایینو، ۱۳۸۲: ۱۲۱).

«رابطه گفتمانی از سویی رابطه زبانی نیست، بلکه مبتنی بر خود گفتمان به مثابه عمل است. گفتمان‌ها در خود موضوعاتی که درباره آنها صحبت می‌شود حضور دارند» (Ibid:51). تعریف گفتمان به مثابه مجموعه گزاره‌ها، گاه این شائبه را پیش آورده که این مقوله منظومه‌ای زبانی است، حال آنکه عمل در بنیاد آن قرار دارد و زبان خود بر ساخته اعمال انسانی است. این موضع، تحلیل ویتگنشتاین از زبان و نسبت آن با عمل را تداعی می‌کند که در مفهوم بازی زبانی خلاصه شده است. «گفتمان‌ها مجموعه نشانه‌ها نیستند، بلکه مجموعه اعمالی هستند که موضوعاتی را که درباره آنها صحبت می‌شود، شکل می‌دهند» (Ibid:54).

تحلیل صورت‌بندی گفتمانی می‌تواند چنین خلاصه شود که نظام صورت‌بندی، راهبردهای متفاوتی است که در گفتمان به کار گرفته می‌شوند. اما چنانچه نباید صورت‌بندی موضوعات را به کلمات و اشیا نسبت داد، چنانکه نباید گزاره‌ها را شکل ناب دانش یا نوعی قابلیت روان‌شناختی سوژه دانست، چنانکه نباید مفاهیم را به ساختار ذهن تعبیر کرد یا جایگزین ایده دانست، نباید صورت‌بندی انتخاب‌های نظری را به برنامه بنیادین یا بازی عقاید نسبت دهیم (Ibid:87).

از منظر فوکو گزاره لزوماً واحدی شبیه جمله، قضیه یا کنش کلامی نیست، اما دلیلی وجود ندارد که گاهی در قالب یکی از اینها در نیاید. با این همه نباید اوصاف جمله، قضیه یا کنش کلامی را به گزاره تحمیل کنیم. «گزاره یک واحد نیست و ساختار مشخصی ندارد. باید نقش و کارکرد آن را بررسی کنیم که در اعمال واقعی، در شرایط و قواعدی که آن را هدایت می‌کنند و در زمینه‌ای که عمل می‌کند حضور دارد» (Ibid:98).

فوکو اصرار دارد گزاره را از تعابیر زبانی مستقل کند تا اوصاف تحلیل زبانی روش وی را مخدوش نسازد. گزاره مد نظر وی، امری است که هیچ‌یک از قالب‌های موجود آن

۱. در توصیف فوکو از گزاره، در اینجا نیز می‌توان فلسفه ویتگنشتاین متأخر و مفهوم بازی‌های زبانی وی را آشکارا مشاهده کرد. فوکو گزاره را رابطه‌ای می‌داند که به مجموعه نشانه‌ها هستی می‌بخشد. منظور فوکو از هستی، معنایی است که نشانه‌ها افاده می‌کنند و به این طریق موجب تأثیر می‌شوند. همین مضمون را ویتگنشتاین به تصریح مورد اشاره قرار داده است: هر نشانه به تنهایی مرده است. نشانه در کاربرد زنده است و کاربرد زندگی است (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰). همچنین قواعد مد نظر فوکو در تحلیل صورت‌بندی گفتمان‌ها و اعمال گفتمانی شباهت انکارناپذیری به مفهوم قاعده نزد ویتگنشتاین دارد. به نظر می‌رسد فوکو در بحث گفتمان تماماً تحت تأثیر آموزه‌های ویتگنشتاین متأخر است. ویتگنشتاین پیروی از قواعد در متن زندگی را «بازی زبانی» می‌نامد و فوکو آن را با مفهوم پیچیده گفتمان تشریح می‌کند. چنانکه آلن نیز با همین تلقی فوکو را با اشاره به چرخش زبانی که از ویتگنشتاین آغاز شده معرفی می‌کند (Allan, 2007: 519).

را تحمل نمی‌کند. اساساً فوکو از قالب فراتر می‌رود و به کارکرد می‌رسد. «یک گزاره را همچنین باید بر اساس کارکردهای بیانی آن بررسی کنیم. یک گزاره چیزی است که یک گروه از نشانه‌ها را قادر می‌کند که به وجود بیایند و این قواعد و اشکال را به هستی درآورند. یک مجموعه از نشانه‌ها به علاوه یک چیز دیگر یک گزاره را می‌سازند. آن چیز دیگر، رابطه‌ای است خاص خود، این رابطه علی و از نوع دال و مدلول نیز نیست» (Ibid: 99-100).

گزاره به مکان، شرایط، زمینه ظهور، اعتبار تمایز میان ابژه‌ها و بیان روابط شکل می‌دهد. گزاره امکان ظهور را تعریف می‌کند و از معنای جملات محدودیت‌زدایی می‌کند. گزاره از تمام واحدهای زبان‌شناختی متفاوت است. همه گزاره‌ها که شکل دستوری یکسانی دارند و الزاماً رابطه همسانی میان آنها و موضوع گزاره برقرار نیست. «برای مثال، جمله برای مدتی طولانی عادت کرده بودم زود بخوابم، میان دو نفر یک معنا را افاده می‌کند و وقتی در ابتدای رمان پروست بیاید معنای دیگری را» (Ibid:104).

زمینه به هم پیوسته‌ای که یک مجموعه نشانه‌ها یا جملات را به گزاره تبدیل می‌کند و یک بافت و زمینه خاص را برای آنها فراهم می‌آورد و یک محتوای خاص را بازنمایی می‌کند، همگی یک شبکه پیچیده را شکل می‌دهند. گزاره به خودی خود وجود ندارد، بلکه همیشه به یک کل متعلق است و همیشه در میان سایر گزاره‌ها ایفای نقش می‌کند. «من بیشتر از اینکه گزاره را یک واحد زبانی بدانم، آن را دارای یک کارکرد بیانی می‌دانم که واحدهای زبانی متفاوت و متنوعی را در بر می‌گیرد و به جای اینکه معنای خاصی به این واحدها بدهد، آنها را به یک زمینه یا موضوعی خاص مرتبط می‌کند» (Ibid:119). بنابراین آنچه گزاره را گزاره می‌کند، یک واحد بنیانی زبانی نیست که معنایی ثابت داشته باشد، بلکه یک میدان عملیاتی است که نقش بیانی را به گزاره اعطا می‌کند. با توجه به این مباحث در مورد گزاره‌ها، می‌توان گفت: «گفتمان در یک معنای کلی به گروهی از اعمال زبانی راجع است» (Ibid:120). بازی‌های زبانی ویتگنشتاین نیز اعمالی هستند که درون منظومه‌ای کلامی تافته شده‌اند و قابل تفکیک از هم نیستند و به این ترتیب نمی‌توان بر

1. The enunciative function

2. Proust

۳. در اینجا و در بندهای بعدی فوکو به تصریح معنای بازی‌های زبانی ویتگنشتاین را در وصف گزاره‌ها و نقش و کارکرد آنها اطلاق می‌کند.

قیاس زبان‌شناسان به ترتیب و تقدم آنها پرداخت. اینجا منظور گروهی از اعمال فرمول‌بندی شده است و در معنای سوم گفتمان ترتیب و تسلسلی از نشانه‌هاست که خود نوعی گزاره هستند و گزاره‌ها هم واسط و وجود موضوعات. «با این وصف تحلیل قواعد این مجموعه‌ها که در اینجا تشریح شدند، همانی است که جلوتر صورت‌بندی گفتمانی نام دادم. اگر موفق شده باشم نشان دهم این صورت‌بندی‌های گفتمانی بنیان‌پراکنندگی و بازتوزیع گزاره‌هاست و نه جملات و قضایا، بنابراین گفتمان می‌تواند به گروهی از گزاره‌ها اطلاق شود که به یک نظام مشخص صورت‌بندی تعلق دارند. اینجا می‌توانیم از گفتمان پزشکی، گفتمان اقتصادی، گفتمان تاریخ طبیعی یا گفتمان روان‌پزشکی (یا گفتمان جامعه‌شناسی) صحبت کنیم» (Ibid:121).

اعمال گفتمانی برای فوکو از اهمیت مرکزی برخوردار است. از این منظر زمینه‌های خرد و کلان عمل، کارکردهای بیانی هر گزاره را تعیین می‌کند. «اعمال گفتمانی در تشریح قاعده‌مندی‌های گفتمانی امری حیاتی است. اعمال گفتمانی پیکره‌ناشناسی از قواعد تاریخی است که همیشه و در هر مکانی در یک دوره تاریخی مشخص برای شرایط اجتماعی، اقتصادی، جغرافیایی یا زبانی خاص شرایط عملیاتی شدن کارکردهای بیانی را تعیین می‌کنند» (Ibid). تراکم اعمال گفتمانی، نظامی که گزاره‌ها را به مثابه حوادث تثبیت می‌کند و اشیا را به فراخور استفاده و امکان آنها تعیین می‌کند، نظامی از گزاره‌ها (حوادث و اشیا) چیزی است که من آن را آرشیو^۱ می‌نامم (Ibid:145). منظور از این کلمه، چیزی شبیه متون و اسناد نیست یا حتی نهادها مدنظر نیست. مسئله این است که چرا برخی چیزها از سوی انسان‌ها تکرار شده و مرتب گفته می‌شود. یک آرشیو، قانون آنچه می‌تواند گفته شود است. نظامی که ظهور گزاره‌ها را به مثابه حوادث منحصر به فرد هدایت می‌کند. «آرشیو در گزاره-رویداد^۲ مندرج است و در آنچه به آن تجسم می‌بخشد و من آن را نظام بیان‌شوندگی^۳ آن می‌نامم. آرشیو نحوه رویداد گزاره-شیء^۴ را تعریف می‌کند و من آن را

۱. مفهوم آرشیو فوکو شباهت زیادی به مفهوم شباهت خانوادگی (family resemblances) ویتگنشتاین دارد. از نظر ویتگنشتاین شباهت خانوادگی به مجموعه مؤلفه‌های کمابیش مشترک میان گروهی از واژگان اطلاق می‌شود، همانند شباهت مبهم میان اعضای یک خانواده.

2. Statement-event
3. System of its enunciability
4. Statement-thing

نظام کارکرد گونگی^۱ آن می‌نامم» (Ibid:146).

با این وصف آنچه فوکو را از سایرین متمایز می‌کند، جایگزینی مفهوم اعمال گفتمانی با آگاهی است. او آگاهی را نه امری آگاهانه که برآمده از اعمالی می‌داند که تنها درون گفتمان معنا می‌یابند. خود گفتمان نیز به جز نشانه‌ای زبانی، اعمال نظم‌یافته‌ای است که در کنار هم به تولید منظومه‌ای می‌انجامد که او گفتمان می‌نامد. اطلاق این فرایند به دانش، عبور فوکو از مرزهای مستقر معرفت‌شناسی است. وی دانش و به طریق اولی علم را نه پدیده‌ای آگاهانه و معطوف به حقیقت، که فرایندی جوشیده از مناسبات پیچیده و دور از دسترس اجتماعی معرفی می‌کند.

۳. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

روش این مقاله را می‌توان به تعبیر والتر بنیامین^۲ منظومه^۳ مونادها^۴ دانست که مضامین مختلف را برای نشان‌دادن تصویری همساز کنار هم نشانده است. زبان برای جامعه‌شناسان کلاسیک وجهی درخور نداشت و تنها بعد از اندیشه‌های درخشان ویتگنشتاین بود که توجهات به اثر زبان جلب شد. ویتگنشتاین متأخر فلسفه را وجهی جامعه‌شناختی بخشید و مناسبات زندگی روزمره را در قلب فلسفه جای داد. همزمان با وی در سنت فلسفه قاره‌ای نیز هایدگر از موضعی دیگر بر اهمیت زبان در فهم انسان تأکید داشت. این تحولات فکری مفروضات بنیادی فلسفه و جامعه‌شناسی کلاسیک را درنوردید و اندیشه اجتماعی معاصر را با تحولی اساسی مواجه کرد که به «چرخش زبانی» معروف شد. چرخش به سوی زبان تلقی از انسان اجتماعی و کردار وی را دستخوش دگرگونی کرد و انسانی نوین تولد یافت: سوژه. سوژه مدرن در مقابل سوژه دکارتی، موجودی آگاه و فرازمنند بر مناسبات محیط خود نبود، بلکه دقیقاً در احاطه اعیان طبیعی و اجتماعی قرار داشت و مختصات وجودیش بر قیاس ترتیبات اطراف او شکل می‌گرفت. مهم‌ترین عامل در برساخت سوژه نوین، زبان بود که جوانه‌های آن در فلسفه روئیده بود.

ویتگنشتاین زبان را با اعمال زندگی روزمره درهم تنیده معرفی کرد و با مفهوم بازی زبانی، شکل زندگی و معنا را بر هم اتکا داد. در این تلقی زبان تنها در زمینه خاص کاربرد

-
1. System of functioning
 2. Walter Benjamin
 3. Monad constellation

معنا می‌یابد، بنابراین زبان و عمل بر هم منطبق هستند. ویتگنشتاین حتی پیش راند و گفت: واژه‌ها اعمال هستند. از این منظر زبان تنها در کنار سایر مناسبات عملی معنادار و منشأ اثر می‌شود. هایدگر حتی زبان را خانه هستی دانست و به تصریح حکم کرد: هستی زبان، زبان هستی است. اساساً زبان چیزها را به هستی درمی‌آورد؛ بیرون از زبان نمی‌توان از وجود دم برآورد. به این ترتیب زبان تمام مناسبات اجتماعی را در خود فرو برد و تأسیس و انتظام جامعه سامانی زبانی به خود گرفت.

از این منظر مطالعه و معاینه جامعه نمی‌توانست بدون توجه جدی به زبان صورت پذیرد. از این رو جامعه‌شناسان معاصر همگی ناگزیر از تعیین تکلیف با زبان بودند. توجه به نقش زبان، به بازاندیشی کنشگر فعال انجامید و معاصرانی مانند بوردیو، گیدنز، هابرماس و فوکو فلسفه سوژه آگاه و خودمختار دکارتی را کنار گذاشتند. بر همین مبنا مفهوم کنش و کنشگر که مبتنی بر فلسفه اولی بود، با مفاهیم عمل و عامل جایگزین شد. با مفهوم عمل انسان درون مناسبات و ترتیبات انضمامی زندگی روزمره محصور شده است و مقدمات و امکانات فکری و اندیشگی او بر قیاس همین عوامل تعیین می‌شود. بر همین قیاس، عامل کسی است که بر این اساس دست به عمل می‌برد، نه بر مبنای خرد انتزاعی که در همه به یک اندازه به ودیعه گذارده شده باشد.

فوکو بیش سایر اندیشمندان اجتماعی بر نقش زبان تأکید داشت و با مفهوم گفتمان تمامی هستی اجتماعی را در زبان تحلیل بُرد. گفتمان‌ها، منظومه‌های زبانی هستند که واحد بنیانی آنها گزاره است. گزاره واحدی زبان‌شناختی نیست، بلکه جوئی است که واژه را همراهی می‌کند و در همنشینی با برخی مناسبات همساز معنای خود را بازمی‌یابد. به دلیل همنشینی زبان و عمل، فوکو مفهوم اعمال گفتمانی را ضرب می‌کند تا بر وجه عملی و مادی گفتمان‌ها تأکید کند. فوکو گزاره را با کنش‌های کلامی برآمده از اندیشه‌های ویتگنشتاین و سرل و آستین یکسان می‌انگارد. از این منظر گزاره‌های گفتمانی، واحدهای زبانی هستند که بیان آنها به منزله انجام کاری است و موجد تغییر وضعیت در جهان خارج می‌شوند. از همین موضع فوکو گفتمان‌ها را تولیدکننده سوژه می‌داند، چرا که واحدهای زبانی گفتمان‌ها در کنار اعمال مربوط، انسان‌هایی منطبق با خود پدید می‌آورند. نزدیک‌ترین نسبت میان زبان، عمل و سوژگی را نزد فوکو می‌توان بازیافت. فوکو حتی انسان مدرن را سوژه‌ای بر ساخته گفتمان‌های علم مدرن دانست.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

۱. ابادزی، یوسف (۱۳۷۷). خرد جامعه‌شناسی، تهران: طرح نو.
۲. برگر، پیتر و توماس لاکمن (۱۳۷۵). ساخت اجتماعی واقعیت، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: نشر آگه.
۳. درینفوس، هیوبرت و پل رایینو (۱۳۸۲). میشل فوکو؛ فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی.
۴. فن، ک. ت (۱۳۸۱). مفهوم فلسفه نزد ویتگنشتاین، ترجمه کامران قره‌گزلی، تهران: مرکز.
۵. ویتگنشتاین، لودویک (۱۳۸۶). رساله منطقی-فلسفی، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی. تهران: امیرکبیر.
۶. ویتگنشتاین، لودویک (۱۳۸۰). پژوهش‌های فلسفی، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: مرکز.
۷. هابرماس، یورگن (۱۳۸۴). نظریه کنش ارتباطی، ترجمه کمال پولادی، تهران: مؤسسه انتشاراتی ایران.

ب) منابع لاتین

1. Allan, Kenneth (2007). *The Social Lens*, London: Pine Forge Press.
2. Austin, John (1962). *How to Do Things with Words*, The William James Lectures delivered at Harvard University in 1955, London: Oxford.
3. Bourdieu, Pierre (1984). *Distinction: A Social Critique of the Judgment of Taste*, Trans Richard Nice, Cambridge: Harvard University Press.
4. Bourdieu, Pierre (1977). *Outline of Theory of Practice*. Trans Richard Nice. Cambridge: Cambridge University Press .
5. Clark, Timoty (2002). *Martin Heidegger*, London: Routledge.
6. Finlayson, J. G (2005). *Habermas; A Very Short Introduction*, London: Oxford University Press.
7. Foucault, Michael (2002). *The Archaeology of Knowledge*, London: Routledge.
8. Giddens, Antony (1984). *Constitution of Society*, London: Polity Press.
9. Giddens, Antony (1984). *New Rules of Sociological Method*, 2ed. Stanford: Stanford University Press.
10. Goode, Luck (2005). *Jürgen Habermas; Democracy and the Public Sphere*, London: Pluto Press.
11. Habermas, Jurgen (1985). *The Theory of Communicative Action; Lifeworld and System: A Critique of Functionalist Reason*, Trans Thomas McCarthy. Boston: Bacon Press.
12. Heidegger, Martin (1982). *On the Way to Language*, Trans by Peter D. Hertz. New York: Perennial Library.
13. Jenkins, Richard (1992). *Pierre Bourdieu*. London: Routledge.

14. Johnson, Paulin (2006). Habermas. London: Routledge.
15. Kockelmans, Joseph. J (1972). On Heidegger and Language. Evanston: Northwestern University Press.
16. Mulhall, Stephen (2005). Heidegger and Being and Time, London: Routledge.
17. Philips, Herman (1998). Heidegger's Philosophy of being, Princeton: Princeton University Press.
18. Pleasants, Nigel (1999). Wittgenstein and the Idea of a Critical Social Theory, London: Routledge.
19. Restivo, Stuart (1994). Science, Society and Values, Lehigh University Press: Bethlehem .
20. Rorty, Richard (1991). Essays on Heidegger and others, Philosophical Papers Volume 2. Cambridge: Cambridge University Press.
21. Searl, John (1981). Expression and Meaning: Studies in the Theory of Speech Act, Cambridge University Press: Cambridge.
22. Webb, Jen, Tony Schirato & Geoff Danaher (2002). Understanding Bourdieu, Australia: Aleen & Unwin.

